

بسم الله الرحمن الرحيم

اعلام مبانی فقهی و حقوقی رد اتهام افساد فی الارض به

آقای محمد علی طاهری ازسوی عده ای از صاحبانظران

مقدمه

یکی از بلیات سابقه دار در جامعه ما گشاده دستی در طرح و انتساب اتهامات به افراد مؤمن و تکفیر و طرد آنان با وجود اعتقادات راسخ دینی آنهاست. در خصوص شخصیت موضوع بحث، نه تنها خود در همه گفته ها و نوشته ها از باورهای متعارف دینی اش سخن گفته و دفاع کرده است بلکه هزاران تن از شاگردان و علاقمندان وی با امضای توماری همراه با ذکر نام و مشخصات خود اعلام کرده اند که از طریق آشنایی با وی و یا شرکت در کلاس های استاد محمدعلی طاهری دلبستگی زایدالوصفی به اسلام پیدا کرده اند به نحوی که اگر پیش از آن چندان مقید به تکالیف دینی نبوده اند یا فقط مسلمان شناسنامه ای بودند اکنون مسلمانی عامل به احکام بوده و نماز و عبادات خویش را با عشق می گذارند.

اما اینکه تفکری ضددینی و خلاف شرع و یا مصداق ارتداد و افساد فی الارض باشد یا نه؟ یک موضوع اعتقادی، معارفی و فقهی بوده و گرچه عرف مسلمانان و توده مسلمان هم می تواند درستی یا نادرستی آن را اجمالا درک کند اما تشخیص علمی و فنی آن در صلاحیت متخصصان علوم اسلامی است. در این مجموعه از استفساریه ها دیدگاه عده ای از صاحب نظران درباره اتهامات انتسابی به استاد محمدعلی طاهری آمده است. وی به خاطر دیدگاه هایی که تحت عنوان عرفان حلقه یا عرفان کیهانی در کلاس های درس خود که با مجوز رسمی و قانونی برگزار می شد بیان کرده و انتشار داده در معرض اتهام قرار گرفته است. برخی از پاسخ دهندگان، از مراجع معظم تقلید هستند و برخی از مجتهدان شناخته شده و یا از اندیشمندان و نویسندگان صاحب نظر در حوزه مسائل دینی و اعتقادی اند. از آنجا که در امور مهمه ای چون عرض و دماء مربوط می شود نمی توان بدون اجماع عمل کرد بدون شک همین که عده ای از صاحب نظران چنین اتهاماتی را رد می کنند به خصوص که به صورت استدلالی اظهار نظر کرده اند نظر دوسه نفر دیگر از صاحب نظران را که به صورت غیراستدلالی و بدون مطالعه دقیق و کامل آثار شخص بیان شده وی را متهم کرده اند حجیتی ندارند و تنها در حد یک قول شاذ مطرح خواهند بود و توسل به چنین نظراتی برای محکومیت یک انسان مسلمان و مؤمن برخلاف سنت و سیره رسول خدا و ائمه طاهرین و فاقد وجاهت شرعی و قانونی است.

در اینجا متن پاسخ تعدادی از صاحب‌نظران به استفساریه های شاگردان آقای محمدعلی طاهری تقدیم خوانندگان محترم می شود.

متذکر می شود که عده دیگری از اندیشمندان و مجتهدان تقریراتی دارند که در آینده به این مجموعه افزوده خواهد شد. نکته جالب این است که این اشخاص غالباً استاد طاهری را شخصاً نمی شناخته و یا در اظهار نظر خویش استقلال رای نشان داده و اگر نقدی هم داشتند اظهار کرده اند ولی در مجموع **بر یک امر اتفاق نظر دارند، مسلمان و مومن بودن آقای طاهری و عدم وجود شائبه انحراف چه رسد به افساد فی الارض.** همچنین برخی از آنها اشاره ای به اثرات مثبت عرفان حلقه در میان جوانان و مردم داشته اند. کلیه این استفتاءها و پاسخ هایش پیش از صدور حکم در دادگاه بدوی بوده اند.

والسلام علی من التبع الهدی

پاسخ حضرت آیت الله سیدمحمدعلی ایازی به پرسش جمعی از شاگردان

به نام پروردگار هستی

وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ (بقره/283)

حضرت آیت الله سیدمحمدعلی ایازی

با سلام

از آنجا که مسئله ارتداد و افساد فی الارض یک موضوع فقهی و تشخیص آن در صلاحیت متخصصان علوم اسلامی است و در جایی که به امور مهمه ای چون عرض و دماء مربوط می شود نمی توان بدون اجماع عمل کرد علیهذا به پیوست این استفساریه، یک دوره کامل از کتاب ها و نشریات متعلق به آقای محمدعلی طاهری مؤسس و استاد یکی از مجموعه های عرفانی موسوم به عرفان حلقه تقدیم می شود. مستدعی است آنجناب به عنوان شخصی که نزدیک به پنجاه سال در کسوت روحانیت بوده و از مدرسین حوزه علمیه قم و صاحب تالیفات متعددی در زمینه قرآن پژوهی هستید، بفرمایید که آیا دیدگاه ها و مطالب مندرج در آنها می توانند از مصادیق تفکر ضددینی و خلاف شرع یا ارتداد و افساد فی الارض به شمار آیند؟

پیشاپیش از پاسخ عالمانه شما سپاس می گذاریم و توفیقات روزافزون جنابعالی را از درگاه حضرت احدیت مسئلت داریم.

جمعی از شاگردان استاد محمد علی طاهری

بسم الله الرحمن الرحيم

سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَاغْنِي الدَّارَ (رعد: 24)

عطف به سئوال جمعی از شاگردان استاد محمد علی طاهری

با ملاحظه آثار این مؤلف بویژه دو اثر اصلی نامبرده، یعنی کتاب «انسان از منظر دیگر» و «دفتر اول عرفان حلقه کیهانی» و توجه به آثار دیگر او چون «انسان و معرفت» و «بینش انسان»، و دیگر جزوات و مقدمه برخی مجلات، نه تنها سخنی دال بر تفکر ضد دینی و خلاف شرع و یا ارتداد و افساد فی الارض دیده نشد؛ بلکه در همه این نوشته-ها دعوت به توحید، معنویت و اخلاق و التزام به شریعت تصریح شده و در مواردی برای سوء استفاده احتمالی نکاتی یادآور شده است و به مصداق آیه شریفه: «وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ كَسَتْ مُؤْمِنًا». (نساء: 94) کسی که به صراحت در گفتار و آثار به این مسئله اظهار می دارد، چگونه می توان گفت او مؤمن نیست، تا چه رسد به این که به او نسبت ارتداد و افساد در روی زمین داده شود. از این رو، داوری ما به خود این آثار و ظواهر روشن آن است و نه بر اساس سوء ظن و پیش داوری. از امام صادق منقول است: «ملعون ملعون من رمی مؤمناً بکفر و من رمی مؤمناً بکفر، فَهُوَ كَفْتَلَةٌ» (قمی، عباس، سفینه البحار، ج 4، ماده کفر، مشهد، بنیاد پژوهشهای آستان قدس). ملعون باد، ملعون باد کسی که مومنی را به کفر نسبت دهد و کسی که مؤمنی را تکفیر کرد، مانند آن است که او را کشته است. در این صورت باید از دو جهت بر این امر مواظبت کرد، یکی ریختن خون بی گناهی که امام امیرمنان در نامه خود به مالک می نویسد: «إياک والدماء و سفکها بغیر حلها...» و دیگری بدنام کردن کشور در میان جامعه بشریت و جهانیان و تفتیش عقاید و ضربه زدن به پیکر دین، چنانکه استاد شهید مطهری در نسبت دین و تکفیر می نویسد: «هروقت و هرزمان که پیشوایان مذهبی مردم - که مردم آنها را نماینده واقعی مذهب تصور می کنند - پوست پلنگ می پوشند و دندان ببر نشان می دهند و متوسل به تکفیر و تفسیق می شوند، مخصوصاً هنگامی که اغراض خصوصی به این صورت در می آید، بزرگترین ضربه بر پیکر دین و مذهب به سود مادیگری وارد می شود.» (مطهری، مجموعه آثار، ج 1، ص 491).

سید محمد علی ایازی

94/2/5

پاسخ حضرت آیت الله سیدحسین موسوی تبریزی به جمعی از شاگردان

به نام پروردگار هستی

لَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ (بقره/283)

حضرت آیت الله سیدحسین موسوی تبریزی دامه افاضاته؛

با سلام

از آنجا که مسئله ارتداد و افساد فی الارض یک موضوع فقهی و تشخیص آن در صلاحیت متخصصان علوم اسلامی است و در جایی که به امور مهمه ای چون عرض و دماء مربوط می شود نمی توان بدون اجماع عمل کرد علیهذا با التفات به اینکه پیش از تقدیم این استفساریه، یک دوره کامل از کتاب ها و نشریات متعلق به آقای محمدعلی طاهری مؤسس و استاد یکی از مجموعه های عرفانی موسوم به عرفان حلقه تقدیم گردیده است، مستدعی است آنجناب به عنوان دادستان و مجتهدی مسلم که از مدرسان حوزه علمیه قم و متخصص در امر قضای اسلامی نیز هستید، بفرمایید که آیا دیدگاه ها و مطالب مندرج در آنها می توانند از مصادیق تفکر ضددینی و خلاف شرع یا ارتداد و افساد فی الارض به شمار آیند؟

پیشاپیش از پاسخ عالمانه شما سپاس می گذاریم و توفیقات روزافزون جنابعالی را از درگاه حضرت احدیت مسئلت داریم.

جمعی از شاگردان استاد محمد علی طاهری

بسمه تعالی

پیرو سوال های جمعی از شاگردان جناب آقای محمد علی طاهری لازم می دانم مطالب ذیل را مرقوم دارم: بنده تعدادی از کتاب های آقای طاهری را مطالعه کرده ام ، از آنها چیزی که موجب افساد عقیدتی و اخلاقی بشود نیافتم ، اگر چه بعضی از عبارات مشتبه است و لکن در بعضی موارد دیگر توضیحات داده است. اگر مطالب غلط و مجمل داشته باشد قابل بحث است .

در مورد اتهام جن گیری به ایشان من چنین مطالبی در کتاب های مطالعه شده ندیدم اگر هم درست باشد ، باید دید که اهداف ایشان از اظهار این مطلب چه بوده است و گرنه از قدیم به عده ای از علما نیز ارتباط با اجنه را نسبت می داده اند.

و اگر موجب سوء استفاده از مردم نباشد و یا انحراف عقیدتی آنان نباشد موجب مجازات نخواهد بود ، البته « افساد فی الارض » با قید محاربه موجب مجازات است و اکثر فقهای عظام از جمله امام خمینی ره (اگر عنوان افساد توأم با محاربه باشد) مشمول مجازاتی می دانند که در آیه شریفه 33 سوره مائده بیان شده است.

سید حسین موسوی تبریزی

94/2/22

پاسخ حضرت آیت الله دکتر محمدصادق کاملان به جمعی از شاگردان

به نام پروردگار هستی

وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ (بقره/283)

حضرت آیت الله دکتر محمدصادق کاملان

با سلام

از آنجا که مسئله ارتداد و افساد فی الارض یک موضوع فقهی و تشخیص آن در صلاحیت متخصصان علوم اسلامی است و در جایی که به امور مهمه ای چون عرض و دماء مربوط می شود نمی توان بدون اجماع عمل کرد علیهذا به پیوست این استفساریه، یک دوره کامل از کتاب ها و نشریات متعلق به آقای محمدعلی طاهری مؤسس و استاد یکی از مجموعه های عرفانی موسوم به عرفان حلقه تقدیم می شود. مستدعی است آنجناب به عنوان استاد برجسته حوزه علمیه قم و دانشگاه در رشته فلسفه و کلام و فقه، بفرمایید که آیا دیدگاه ها و مطالب مندرج در آنها می توانند از مصادیق تفکر ضددینی و خلاف شرع یا ارتداد و افساد فی الارض به شمار آیند؟

پیشاپیش از پاسخ عالمانه شما سپاس می گذاریم و توفیقات روزافزون جنابعالی را از درگاه حضرت احدیت مسئلت داریم.

جمعی از شاگردان استاد محمد علی طاهری

بسمه تعالی شأنه

محضر مبارک دوستداران و ارادتمندان به جناب آقای طاهری
با سلام و تحیات

پیشاپیش از این که نتوانستم به دلیل تراکم کارهای درسی در حوزه و دانشگاه و کارهای پژوهشی، همه ی آثار ایشان را مورد مطالعه قرار دهم عذرخواهی می کنم. اما از این میان، دفتر اول که به اصول و مبانی مطالب ارائه شده از طرف ایشان پرداخته است و تا مقدار زیادی شاکله و ساختار عرفان ارائه شده از جانب ایشان را نشان می دهد، مورد مطالعه قرار دادم.

از مقدمه ی این کتاب (دفتر اول) بدست می آید که ایشان دغدغه ی دینداری دارد و در مقابل عرفان های وارداتی از بیرون مثل عرفان سرخ پوستی، تبت، چین، ژاپن، هند و... و عرفان مسیحی با رنگ های گوناگون، احساس مسئولیت نموده و می خواهد عرفان اسلامی ایرانی را در دو بُعد نظری و عملی آن به طالبان و تشنگان طریقه ی معنوی و باطنی ارائه کند. و نسل جوان و تشنه ی معنویت را در برابر تهاجم فرهنگی که از بیرون بر آنان به نوعی تحمیل شده است مصونیت ببخشد.

این مطلب از سراسر کتاب و اصول مدون در آن دیده می شود. البته از کتاب مقالات ایشان نیز این معنا کاملاً قابل استفاده است یعنی ظهور کامل در حریص بودن ایشان به هدایت نسل جوان به دین و معنویت دارد. البته تفاوت اصطلاحات عارفان با فقیهان چیزی نیست که مربوط به امروز باشد بلکه از دوره های گذشته این اختلاف و تفاوت میان عارفان و فقیهان بوده است بگونه ای که برخی از فقها مانند مرحوم میرزای قمی در رساله ای در ردّ صوفیه تعبیرات تند و گاه غیر منصفانه درباره ی بزرگانی چون ملاصدرا می آورد و از او به ملا تحتاً تعبیر می کند، آنچنان که از محی الدین عربی به ممیت الدین تعبیر می کند.

در مقابل شخصیتی مانند فیض کاشانی که صاحب 115 عنوان کتاب فقهی، حدیثی، تفسیری، کلامی، فلسفی، عرفانی و اخلاقی... است، رساله ای به دفاع از عارفان و حتی صوفیان می نویسد و اصطلاحات آنان را برای فقها در رساله ی «مشواق» توضیح می دهد و هر دو طرف را نصیحت می کند و از عارفان و صوفیان به اهل الله تعبیر می کند بنابراین اختلاف در اصطلاح و تعبیر نباید موجب شود تا کسی عارفی را به بی دینی یا بد دینی متهم کند. زیرا اکثر قریب به اتفاق فقهای ما با عرفان و فلسفه آشنایی ندارند.

کمتر شخصیتی همانند مرحوم امام پیدا می شود که هم فقیه بزرگ و هم عارفی صاحب مکتب با داشتن کتاب های عرفانی و حواشی برفصوص قیصری و کتاب مصباح الهدایه، جامع فقه و فلسفه و عرفان باشد بنابراین آنچه از این مقدمه، این جانب می خواهم نتیجه گیری کنم این است که جناب آقای محمد علی طاهری در دفتر اول مجموعه آثار خود که به اصول و مبانی عرفانی خود پرداخته است، گاهی بر خلاف اصطلاحات رایج در

عرفان ابن عربی و یا جامی و... مطالبی آورده است، آنچنان که این اصطلاحات می تواند با برخی از اصطلاحات فقهی رایج نیز متفاوت باشد. اما این تفاوت ها هرگز موجب اتهام بد دینی با بی دینی نمی تواند بشود. عنوان مفسد فی الارض در روایات تعریف شده است و این عنوان را نمی توان به هرکسی که متفاوت با ذهن ما سخن می گوید منطبق کرد. قاعده ی درأ و احتیاط در دماء و نفوس و... نیز همین اقتضا را دارد.

بنابراین از نظر اینجانب، جناب آقای محمد علی طاهری فردی مسلمان و دلسوز برای دینداری جامعه و نسل جوان است که البته در بیان و استفاده از بعضی از آیات یا اصول عرفانی جای بحث با ایشان و تأمل دارد.

والسلام

محمد صادق کاملان

پاسخ حضرت حجه الاسلام و المسلمین حاج شیخ احمد منتظری به جمعی از شاگردان

(روایتگر فتوای آیت الله العظمی منتظری در خصوص سوال)

به نام پروردگار هستی

وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ (بقره/283)

حضرت حجه الاسلام و المسلمین حاج شیخ احمد منتظری دامت برکاته

با سلام

از آنجا که مسئله ارتداد و افساد فی الارض یک موضوع فقهی و تشخیص آن در صلاحیت متخصصان علوم اسلامی است و در جایی که به امور مهمه ای چون عرض و دماء مربوط می شود نمی توان بدون اجماع عمل کرد علیهذا به پیوست این استفساریه، یک دوره کامل از کتاب ها و نشریات متعلق به آقای محمدعلی طاهری مؤسس و استاد یکی از مجموعه های عرفانی موسوم به عرفان حلقه تقدیم می شود. مستدعی است آنجناب به عنوان شخصی که از بیت یکی از بزرگترین مراجع شیعه برخاسته اید که بسیاری از مجتهدان و عده ای از مراجع تقلید از شاگردان ایشان بوده اند و خود جنابعالی بیش از سه دهه در کسوت روحانیت بوده و در محضر علما و مراجع متعدد تلمذ کرده و در امور فقهی و دینی صاحب نظر هستید، بفرمایید که آیا دیدگاه ها و مطالب مندرج در آنها می توانند از مصادیق تفکر ضددینی و خلاف شرع یا ارتداد و افساد فی الارض به شمار آیند؟

پیشاپیش از پاسخ عالمانه شما سپاس می گذاریم و توفیقات روزافزون جنابعالی را از درگاه حضرت احدیت مسئلت داریم.

جمعی از شاگردان استاد محمد علی طاهری

بسمه تعالی

با سلام و تحیت

اتهام ارتداد و افساد فی الارض در میدان‌های بحث علمی و تحقیقی راهی ندارد و بسیاری از مراجع تقلید به این مسأله تصریح کرده‌اند؛ آیت الله العظمی منتظری در رساله توضیح المسائل خود چنین آورده‌اند: «در حکم ارتداد بلوغ، عقل، اختیار و قصد معتبر است؛ هم‌چنین باید انکار از روی جحد و عناد باشد؛ بنابراین حکم ارتداد در مورد کسی که در مسیر تحقیق از براهین عقلی استفاده می‌کند و احیاناً به نتیجه دیگری دست می‌یابد جاری نمی‌شود.» (توضیح المسائل، مسأله 3211). تاکید ایشان بر عنصر جحد و عناد برای این است که حتی اگر ظن جحد و عناد وجود داشته باشد نمی‌توان چنین اتهامی را به شخصی نسبت داد چه رسد که اسلام او محرز باشد و اقرار به لسان داشته باشد و حتی فراتر از آن، مکتوب کرده و در دفاع از توحید و عقاید اسلامی نوشته باشد.

آیت الله منتظری هم‌چنین در اردیبهشت 83 در دیدار با انجمن دفاع از آزادی مطبوعات گفتند: «در برخورد با مخالفان عقیدتی و فکری باید بدون تهمت، افترا، و با رعایت اخلاق اسلامی و انسانی مواجه شد؛ زیرا با گرفتن و زندانی کردن کاری از پیش نمی‌رود. مخالفان نباید از حقوق شهروندی و اجتماعی‌شان محروم شوند. همان‌گونه که امام علی (ع) حقوق خوارج نهروان را از بیت المال قطع نکردند و فرمودند: پس از من کسی از آن‌ها را نکشید و مورد تعرض قرار ندهید. برخی از آقایان گفته‌اند: مخالفان عقیدتی، قلم را به جای سلاح به کار می‌برند، در جواب باید گفت: اگر این‌گونه است شما هم باید با سلاح قلم با آن‌ها مبارزه کنید نه با زندان و بازداشت و بگیر و ببند.» ((دیدگاه‌ها، ج 2، ص 303

هنوز بشریت شرمنده دادگاه‌های تفتیش عقاید غرب است و متأسفانه عده‌ای به دنبال زنده کردن آن فجایع در قرن حاضر هستند. قضات عادل و مستقل بدون شک این موازین شرعی و انسانی را رعایت می‌کنند؛ زیرا نادیده گرفتن آن‌ها موجب خدشه در استقلال دستگاه محترم قضایی و ناامیدی جامعه از وسواس در عدالت است.

امیدوارم مسئولین امر مصلحت امروز اسلام و مسلمین را بیشتر در نظر بگیرند و در رفتار خود با دگراندیشان تجدید نظر کنند و در دنیایی که دشمنان اسلام در پی دستاویزهایی برای بدنام کردن چهره دین پاک و انسانی اسلام هستند خوراک برای آنان فراهم ننمایند؛ و امیدوارم مسئولین امر در رفتار خود با دگراندیشان تجدید نظر کنند و موجب وهن دین و حکومت دینی نشوند.

والسلام علیکم و رحمته الله و برکاته

۹۴/۱/۲۵

احمد منتظری

پاسخ استاد سید کاظم بجنوردی، بنیانگذار و رییس دایره المعارف بزرگ اسلامی

به نام پروردگار هستی

وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ (بقره/283)

جناب استاد سید کاظم بجنوردی دامت توفیقاته

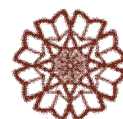
با سلام

از آنجا که مسئله ارتداد و افساد فی الارض یک موضوع فقهی و تشخیص آن در صلاحیت متخصصان علوم اسلامی است و در جایی که به امور مهمه ای چون عرض و دماء مربوط می شود نمی توان بدون اجماع عمل کرد علیهذا به پیوست این استفساریه، یک دوره کامل از کتاب ها و نشریات متعلق به آقای محمدعلی طاهری مؤسس و استاد یکی از مجموعه های عرفانی موسوم به عرفان حلقه تقدیم می شود.

مستدعی است آنجناب که از بیت مرجعیت بوده و خود در زمره یکی از کارشناسان علوم اسلامی هستید، و در سالیان پیش از انقلاب اسلامی در زندان شاه، کتاب «اقتصادنا» اثر شهید آیت الله محمدباقر صدر را از عربی به فارسی ترجمه کرده و پس از انقلاب مؤسس و مدیر بنیاد دایره المعارف بزرگ اسلامی به عنوان یکی از بزرگترین و معتبرترین دایره المعارف های جهان اسلام هستید با صرف نظر کردن از ملاحظات احتمالی تان درباره مطالب و محتویات این نوشته ها، بفرمایید که آیا دیدگاه ها و مطالب مندرج در آنها می توانند از مصادیق تفکر ضددینی و خلاف شرع یا ارتداد و افساد فی الارض به شمار آیند؟

پیشاپیش از پاسخ عالمانه شما سپاس می گذاریم و توفیقات روزافزون جنابعالی را از درگاه حضرت احدیت مسئلت داریم.

جمعی از شاگردان استاد محمد علی طاهری



مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی

مرکز پژوهشهای ایرانی اسلامی

بسم تعالی

با عرض سلام

آثار آقای محمد علی طاهری راجع به عرفان حلقه (عرفان کیهانی) را که جهت اعلام نظر ارسال کرده بودید با دقت مطالعه کردم و در آن هیچ مساله ای نیافتم که مصداق فساد اعتقادی باشد. آنچه او را مورد توجه برخی از مردم قرار داده طرح مسائل روانی و روان کاوی و سخن از انواع مسائل و مباحث روانی و طرح برخی توهمات روانی باتعابیر و تفاسیر جدید و تلاش برای نفوذ در روان و از آن طریق تحت تاثیر قرار دادن روانها به منظور درمان و تحصیل آرامش روحی و بالاخره بیان روشی برای نوعی درمانهای روانی است که در هر حال هیچ ارتباطی با فساد اعتقادی یا ارتداد یا افساد فی الارض و غیره ندارد. در هر حال او را مضر به حال جامعه نمیدانم. گرچه رابطه مراد و مریدی را نمی پسندم.

کاظم موسوی بجنوردی

رئیس مرکز

۹/۱/۳۰

6

پاسخ حضرت حجت الاسلام و المسلمین جناب آقای احمد رضا اسدی به جمعی از شاگردان

به نام پروردگار هستی

وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ (بقره/283)

حضرت حجت الاسلام و المسلمین جناب آقای احمد رضا اسدی استاد معظم حوزه علمیه قم

با سلام

از آنجا که مسئله ارتداد و افساد فی الارض یک موضوع فقهی و تشخیص آن در صلاحیت متخصصان علوم اسلامی است و در جایی که به امور مهمه ای چون عرض و دماء مربوط می شود نمی توان بدون اجماع عمل کرد علیهذا به پیوست این استفساریه، یک دوره کامل از کتاب ها و نشریات متعلق به آقای محمدعلی طاهری مؤسس و استاد یکی از مجموعه های عرفانی موسوم به عرفان حلقه تقدیم می شود. مستدعی است، آن جناب بعنوان استاد برجسته حوزه علمیه قم در رشته های فلسفه و کلام و عرفان و فقه، بفرمایید که آیا دیدگاهها و مطالب مندرج در آنها می-توانند از مصادیق تفکر ضددینی و خلاف شرع یا ارتداد و افساد فی الارض به شمار آیند؟

پیشاپیش از پاسخ عالمانه شما سپاس می گذاریم و توفیقات روزافزون جنابعالی را از درگاه حضرت احدیت مسئلت داریم.

جمعی از شاگردان استاد محمد علی طاهری

بسمه تعالی

پیرو سوال های فوق چند نکته قابل ذکر است:

به طور کلی، عنوان « ارتداد » که در کتب فقهی به عنوان یکی از موضوعاتی که حکم اعدام در پی دارد مطرح گردیده است، صرف بازگشتن از دین اسلام نیست، بلکه بازگشتی عالمانه و معاندانه و از سر ستیز است، یعنی اگر کسی با علم و یقین به حقانیت اسلام یا علم و یقین به اینکه یک حکمی از احکام ضروری و مسلم اسلام است و اسلام هم دین حقی می باشد، اسلام یا ان حکم را انکار نماید، یعنی مخالفت خود با آن آشکار و علنی کند، او در حقیقت از روی عناد و به هدف ستیز با خدا و پیامبر(ص) و دین خدا به مخالفت و مقابله برخاسته و مرتد به شمار می رود.

همچنین عنوان « افساد فی الارض »، قید محاربه بوده و نمی توان آن را به تنهایی موضوع حکم اعدام دانست، بلکه آنچه مسلم است، موضوع حکم اعدام ، عنوان «محارب مفسد» است، یعنی کسی که سلاح برکشیده و مردم را ترسانده و قصد و تلاش در جهت ایجاد فساد و تباهی در جامعه را دارد. برای توضیح بیشتر به استفتائات شیخناالاستاد مرحوم آیت الله منتظری، ج 2، ص 521، مراجعه شود.

تشخیص مصادیق موضوعات نامبرده به خصوص تشخیص موضوع «مرتد» که به اعتقاد و امر باطنی مربوط است، از طریق بینه ی شواهد و قرائن بسیار دشوار و پیچیده و لغزنده است و اقرار متهم به آن نیز در صورتی معتبر و مسموع است که در فضایی باز و خارج از حبس و حصر و هرگونه فشار و تهدیدباشد.

در حوزه اندیشه و معرفت، اگر احیاناً و به فرض ، کسی تفکری ناسازگار با اصولاحکام مسلم و ضروری دین داشته باشد، راه مواجهه با آن ، در آغاز ، دعوت حکیمانه و استدلال منطقی و برهانی است، در مرحله بعد، برای کسی که ظرفیت استدلال برهانی نداشته باشد یا از آن روی گرانی می کند، موعظه و اندرز نیکو استو در مرحله سوم، جدال و مناظره براساس اصول مسلم و پذیرفته شده نزد طرف مقابل است، چنانکه خداوندحکیم به پیامبرش(ص) فرمود:

ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ (نحل / 125)

و چنانچه از این روش معقول و منقول، عقلی و عقلانی تخلف شود و در همان آغاز کار، روش عملی و فیزیکی به کارگرفته شونده تنها اثر مطلوب و کارسازی ندارد بلکه بسا نتیجه ای معکوس و یا پیامدی زیانبار داشته باشد.

اما در خصوص مورد سوال، اینجانب برخی از آثار شخص نامبرده مانند «انسان از منظری دیگر» را قبلاً مطالعه کرده و برخی دیگر را اکنون بررسی نمودم، به موردی که موجب تحقق عنوان «ارتداد» یا عنوان «افساد فی الارض» باشد برخورد نکردم، بلکه در آن آثار، بیشتر ترغیب به توحید و اخلاق شده است و بسیاری از مطالبی هم که در آن بیان شده است، هرچند با سلیقه ای خاص و قالبی متناسب با نگاه فیزیکی و طبیعی و به زبان علم روز مطرح گردیده است، ولی می توان آن را با مبانی عرفان نظری و روش عرفان عملی توجیهی معقول نمود و بالاخره در موارد شبهه «ارتداد» یا «افساد فی الارض» و دیگر موضوعات حدود شرعی قاعده «درء» محکم بوده و احتیاط راه نجات است. «والله هو العالم الرحمن الرحیم»

انشاءالله موفق باشید

احمد رضا اسدی

1394/2/12

پاسخ حضرت آیت الله سید رضا برقی مدرس به جمعی از شاگردان

به نام پروردگار هستی

وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ (بقره/283)

حضرت آیت الله سید رضا برقی مدرس استاد درس خارج حوزه علمیه قم

با سلام

از آنجا که مسئله ارتداد و افساد فی الارض یک موضوع فقهی و تشخیص آن در صلاحیت متخصصان علوم اسلامی است و در جایی که به امور مهمه ای چون عرض و دماء مربوط می شود نمی توان بدون اجماع عمل کرد علیهذا به پیوست این استفساریه، یک دوره کامل از کتاب ها و نشریات متعلق به آقای محمدعلی طاهری مؤسس و استاد یکی از مجموعه های عرفانی موسوم به عرفان حلقه تقدیم می شود. مستدعی است آنجناب به عنوان یار امام خمینی (ره) و نماینده آن بزرگوار در امارات و استاد برجسته حوزه علمیه قم در رشته های فلسفه و کلام و فقه، بفرمایید که آیا دیدگاهها و مطالب مندرج در آنها می توانند از مصادیق تفکر ضددینی و خلاف شرع یا ارتداد و افساد فی الارض به شمار آیند؟

پیشاپیش از پاسخ عالمانه شما سپاس می گذاریم و توفیقات روزافزون جنابعالی را از درگاه حضرت احدیت مسئلت داریم.

جمعی از شاگردان استاد محمد علی طاهری

بسم الله الرحمن الرحيم

در پاسخ به سؤال جمعی از شاگردان آقای محمدعلی طاهری، مؤسس و استاد یکی از مجموعه های عرفانی موسوم به عرفان حلقه؛ در سه محور تذکراتی را مطرح می نمایم:

۱- در مورد آثار شفاهی و بیانی و مکتوب ایشان که زمینه اتهاماتی را بوجود آورده، لازم به توجه است که هر نظریه و راه و روش نو و جدیدی باید مورد نقد و بررسی صاحب نظران قرار بگیرد و حتماً اشکالات و کاستی هایی چه کم و چه زیاد در آن یافت می شود، زیرا هر کلام و نظری بغیر از آیات الهی و کلام خداوند دارای اشکالات خواهد بود و آثار ایشان هم از این قاعده مستثنی نیست.

۲- در مورد اتهام به ارتداد که متوجه ایشان است، لازم به تذکر است بر اساس تحقیقات گسترده ای که توسط فقهای عالی مقام صورت گرفته است، نتایج ارزشمندی بدست آمده که عبارت است از:

"تحقق موضوع حکم مجازات ارتداد باید اولاً انکار از سر عناد و دشمنی با دین باشد، و ثانیاً اعلان انکار نماید؛ یعنی در فضای آزاد اقرار به انکار نماید، و بنابراین از ملازمات گفتار کسی که توجه به آن ملازمات ندارد و منظور و نظر نبوده است اثبات ارتداد پذیرفته نیست و در صورت عدم اثبات و شک در تحقق، موضوع حکمی بر آن مترتب نمی شود و بلاشک مشمول قاعده "درء" می باشد که اجازه اجرای حکم را نمی دهد."

۳- مطلب سوم و آخرین قسمت این پاسخ در مورد "مفسد فی الأرض" است که در منابع دینی همواره با محاربه آمده است و با توجه به اینکه عده ای از بزرگان، موضوع اجرای حکم اعدام از افساد فی الارض را همراه "محاربه" دانسته اند که حتماً "اشهار سیف" که همان اسلحه می باشد تحقق محاربه است، بنابراین با توجه به اهتمام شرع مقدس به مسئله جان و مال و عرض انسان؛ حتی اگر افساد ثابت شود که صد البته بسیار مشکل می باشد، باز هم موضوع حکم مذکور نخواهد بود و در صورتی که نظر یک فقیه، مخالف نظر دیگر فقها باشد، باز هم مشمول قاعده "درء" بوده و جای اجرای حکم اعدام نخواهد بود.

در خاتمه معروض می دارم اگرچه من خودم را در جایگاهی نمی دانم که بخواهم قضات محترم را نصیحت کنم، اما از باب تذکر (فإن الذکرَی تَنفَعُ الْمُؤْمِنِینَ) یادآوری می کنم در مسئله ای که مورد اختلاف بین فقهای بزرگ بوده، همانند تحقق موضوع ارتداد محکوم به قتل و یا تحقق موضوع افساد فی الأرض و محارب؛ در صورت شک به اتفاق آراء علمای اسلام مشمول قاعده "درء" بوده و جایی برای اجرای حکم نیست، خصوصاً پای عرض و آبروی اجتماعی

عده زیادی از خانواده ها و مؤمنین در میان است و اقدام به این نوع کارهای همراه با خشونت در جامعه جهانی، چهره رئوف و لطیف اسلام و جنبه رحمانیت اسلام را خدشه دار می کند، در حالیکه حفظ آن وظیفه همه ما می باشد.

خداوند توفیق پیمودن راه خیر و صلاح را برای همه مجریان احکام الهی عنایت فرماید.

والسلام علی عبادالله الصالحین

سیدرضا برقعی مدرس

94/2/21

پاسخ پژوهشگر علوم دینی و حقوق بشر جناب آقای عمادالدین باقی

به نام پروردگار هستی

وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ (بقره/283)

استاد ارجمند جناب آقای عمادالدین باقی دامه افاضاته؛

با سلام

از آنجا که مسئله ارتداد و افساد فی الارض یک موضوع فقهی و تشخیص آن در صلاحیت متخصصان علوم اسلامی است و در جایی که به امور مهمه ای چون عرض و دماء مربوط می شود نمی توان بدون اجماع عمل کرد علیهذا با التفات به اینکه پیش از تقدیم این استفساریه، یک دوره کامل از کتاب ها و نشریات متعلق به آقای محمدعلی طاهری مؤسس و استاد یکی از مجموعه های عرفانی موسوم به عرفان حلقه تقدیم گردیده است، مستدعی است آنجناب به عنوان یکی از شاگردان شناخته شده فقیه عالیقدر آیت الله العظمی منتظری که طی سی سال گذشته دارای کتاب ها و مقالات پژوهشی فراوانی در زمینه دین پژوهی بوده اید و برخی از آنها به زبان های عربی و انگلیسی ترجمه و منتشر شده اند، در سال هایی از دهه 60 و 70 شمسی استاد تاریخ و معارف اسلامی در دانشگاه ها بوده اید و ضمنا چهره ای شناخته شده به عنوان فعال و نظریه پرداز حقوق بشر هم هستید بفرمایید، که آیا دیدگاه ها و مطالب مندرج در آنها می توانند از مصادیق تفکر ضددینی و خلاف شرع یا ارتداد و افساد فی الارض به شمار آیند؟ همچنین آیا می توان بر فرض وارد بودن اتهام عدم تخصص به شخصی، اظهار نظر او در مسئله ای را به عنوان فقدان تخصص، گناه شرعی یا قانونی به شمار آورد؟

پیشاپیش از پاسخ عالمانه شما سپاس می گذاریم و توفیقات روزافزون جنابعالی را از درگاه حضرت احدیت مسئلت داریم.

جمعی از شاگردان استاد محمد علی طاهری

باسمه تعالی

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهَادَةً عِنْدَهُ مِنَ اللَّهِ... و کیست ستمکارتر از کسی که شهادتی را که از خدا نزد وی است، کتمان کند» (بقره - 140)

حسب درخواست اعلام نظر کارشناسی درباره اینکه مطالب منتشره از سوی آقای محمدعلی طاهری واجد وصف اهانت به مقدسات یا افساد فی الارض می شود یا خیر؟ به زعم راقم، رأی مراجع معظم و معتبر تقلید و مجتهدانی که به فقدان پیشداوری و سوگیری درباره موضوع، شناخته شده اند ملاک است ولی نظر کارشناسان معارف دینی و حقوقدانان آگاه به فقه اسلامی نیز درخور اعتناست. همچنین اگر شائبه بدعت وجود داشته باشد چنانکه سهل انگارانه مسلمانانی را به زندقه و الحاد و افساد متهم نمایند، بجز امر به عدم کتمان شهادت در آیه معهود(بقره- 140) و دستور شهادت به عدل «كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَا نُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا اِعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ (مائده، 8)، به حکم "إذا ظهرت البدع في أمتي فليظهر العالم علمه، فان لم يفعل فعليه لعنة الله" بر آگاهان است که با اظهار آگاهی و علم خویش با بدعت درآویزند. افزون بر اینها تهمت افساد به مؤمن خود از گناهان کبیره است. علیهذا اینجانب نیز به عنوان کسی که بیش از سی سال در حوزه علوم دینی پژوهش داشته ام، کلیه منشورات مربوط و منسوب به آقای محمدعلی طاهری را به دقت مطالعه کردم. گرچه عمده آنها مشابه یا موافق قرائت ها و نظرات رسمی مسلمانان به ویژه شیعیان و عرفا و متصوفه است اما در این مجال اصولاً در مقام ارزیابی صحت و سقم و یا قوت و ضعف سخنان ایشان نبوده و فقط بر این نکته اساسی و محل نزاع در سوال مطروحه می پردازم که آیا محتوای این منشورات در چارچوب فقه رسمی یا حقوق اسلامی متضمن الحاد و انکار و افساد هست یا نیست؟

گرچه کیفیت راه جمعی اتصال به شبکه شعورکیهانی(عرفان کیهانی، ص82 و83) می تواند محل مناقشه قرار گیرد ضمن آنکه خدای محیط بر هستی که در جای جای آثار وی بدان اشاره شده با توصیف عضویت او در حلقه به عنوان عضو چهارم(همان، 84) همخوانی ندارد. همچنین با این نظریه که «عشق اساس هستی است نه عقل»، مشکلاتی دارم لیکن پرواضح است که اینها صرفاً مناقشات نظری است و این سخن عرفا و متصوفه در درازای زمان بوده و با وجود برکات و زیبایی ها و فواید و جذابیت هایش، منشاء لغزش هایی بوده است، چه این دیدگاه ها می تواند بهانه و بستر کرامات دروغین گردد. راقم در چند نوشته تفصیلی به نقد نظریه های دوآلیستی و دوگانه سازی های مختلف از جمله «عشق و عقل» پرداخته است و در این مجال اشارتی بیش از این، وجهی ندارد اما مرکز ثقل

کلام در اینجا است که از منشورات مذکوره، انکار و ارتداد و افساد فی الارض، نمی توان استنباط کرد که اگر چنین باشد بزرگانی در زمره این اتهام قرار می گیرند و متقابلاً از دید عرفا، نیز عقلگرایان، کافر شده و در نتیجه همه کافر خواهند بود.

اساساً در مانحن فیه در مقام تفکیک «امر اعتقادی» از «امر حقوقی و کیفری» هستیم. در امر اعتقادی، محتمل است شخصی مؤمن یا ملحد یا شاک و مردد باشد اما از حیث حقوقی آیا آثار جزایی بر آن مترتب می شود و می توان بخاطر داشتن این عقیده یا بیان آن، وصف مجرمیت قائل شد؟ تعالیم قرآنی و سنت قطعیه و حتی فقه سنتی حاکی از آن است که حتی اگر کسی منکر باریتعالی شود نمی توان به صرف این انکار، وی را مجازات کرد. یکی معنومین تلویزیونی فلسفه در محفلی از بزرگان برای ممانعت از اظهار نظر ایشان گفته اند: «طاهری خدا را انرژی می داند». گرچه نگارنده در آثار آقای طاهری چنین عبارتی نیافت و به نظر می آید این کلام جزو مجعولات برای تثبیت تهمت باشد و گرچه بی تردید آقای طاهری به شهادت گفته ها و نوشته و سوابقش فردی موحد و مؤمن است اما حتی اگر او چنین ادعایی کرده بود یا حتی بالاتر از آن اگر کسی منکر حضرت باریتعالی شود (امر عقیدتی) آیا شرعاً و قانوناً می توان او را به اعدام و یا زندان (امر حقوقی و کیفری) محکوم کرد؟ پرواضح است که امر عقیدتی باید نقد علمی شود نه مجازات.

انتساب الحاد و انحراف موهم افساد فی الارض به محتویات آثار جناب طاهری، موجب حیرت است زیرا تاکنون معتبرین از علمای فریقین و حتی سلفیون آنها نیز به این شدت فتوایی علیه اصحاب عرفان و تصوف نداده اند و برعکس، عده ای از اکابر علما و فقهای اسلامی در فضیلت و بلکه افضلیت متصوفه و عرفا گفته اند. ابن تیمیه که به پدر سلفی گری و جریان تکفیری شهره است و کتابی در رد صوفیه و عرفا دارد می گوید: از نظر بعضی از علما، صوفی در حقیقت نوعی از صدیقین در آیه 39 سوره نساء است و عده ای هم آنها را بدعت گذار و خارج از سنت دانسته اند، عده ای هم آنان را افضل خلق و کامل ترین آنها پس از پیامبران می دانند (مجموعه فتاوی: التصوف، ج 11 ص 13). ابن تیمیه سپس رأی خودش را که به مثابه رأی صواب تلقی کرده چنین بازگو می کند که: صوفیان و عرفا، مجتهدون فی الطاعه الله هستند و برخی از آنها به سبب اجتهادشان از مقربانند و بعضی از اصحاب یمین اند و در هر دو صنف، کسانی هستند که در اجتهادشان خطا می کنند، برخی از کسانی که منسوب به صوفیه هستند ظالم به نفس خویش اند و برخی گروه های اهل بدعت و زندقه هم منسوب به آنانند اما نزد محققین اهل تصوف، این گروه از صوفیان نیستند مثل حلاج که اکثر مشایخ صوفیه او را انکار کرده اند (همان، ص 14).

او با وجود اینکه زنادقه را نه صوفی بلکه منسوب به تصوف دانسته اما باز هم حکم افساد و الحاد نداده است و در بیان مصادیق بحث اظهار می‌دارد: تفضیل «ولی» بر «نبی» و «اولیاء» بر «انبیاء» را در لسان برخی از صوفیان مانند ابن عربی و اینکه آنها معتقدند در ختم نبوت، شأن نبوت خاتمه یافته نه شأن ولایت، رد کرده و ابن عربی را با وجود اینکه از اعظم علمای اهل سنت بوده به دلیل اینکه در فصوص، چنین رأی زده است، جزء غُلاه دانسته و غلو او را باطل می‌خواند (ج 11 ص 274). ابن تیمیه ضمن اینکه ابو عبدالله حکیم الترمذی را اگر نگوییم با احترام اما بدون هر گونه تعریضی یاد می‌کند، متذکر می‌شود که سخن مردود او در کتاب «ختم الولایه» که مخالف کتاب و سنت و اجماع سلف ائمه است به دلیل غلوی که در ذکر ولایت داشته، مقدمه ضلالت ابن عربی و امثال او بوده است (همان، ص 281). شخصیتی چون ابن تیمیه با وجود گشاده دستی در تخطئه و تکفیر دیگران و با همه این احوال و اقوال و علیرغم نقدهای تندی که علیه همه فرق دارد اما از 72 ملت پیرو آیین محمد (ص) فقط جهمی (که ضدیت شدیدی با آنها دارد) و منافقین را داخل امت نمی‌داند (ابن تیمیه، ج 12، ص 342). در میان شیعیان نیز برخی از علماء، محی‌الدین عربی را از قول محدث نوری بدتر از ناصبی‌ها خوانده (مکارم، 1339: 183 - 177) و بایزید بسطامی را در شمار زنادقه می‌آورد (همان، 204 - 197) یا می‌گویند: مولوی، در مقام شمس غلو کرده و او را خدای خود دانسته است (همان، 241 - 238) که طبعاً مولوی در زمره مشرکان و دیوان او از کتب ضلال و شرک‌آلود خواهد بود در حالی که آیت‌الله خمینی در کتاب‌های مختلف عرفانی خود مانند شرح دعای سحر، سرالصلوه، چهل حدیث، آداب‌الصلوه و تعلیقات علی شرح فصوص‌الحکم و تفسر حمد، بارها از محی‌الدین عربی به عظمت و نیکی یاد کرده و ستایش نموده است. وی به قرائت عرفانی ابن عربی چنان دل‌بستگی داشت که آن را همان نسخه اسلام حقیقی پیامبر می‌دانست و در نامه‌ای به گورباچف آخرین دبیرکل حزب کمونیست شوروی از وی می‌خواهد که دانشمندان کشورش را به "نوشته‌های فارابی و بوعلی سینا در حکمت مشاء و کتاب‌های سهروردی و حکمت متعالیه صدر المتألهین" ارجاع دهد و از "کتب عرفا، بخصوص محی‌الدین بن عربی" به عنوان منابع اصلی شناخت اسلام ناب یاد کرده و از دانشمندان شوروی برای خواندن این متون دعوت به عزیمت به شهر قم می‌کند (صحیفه امام، ج 21، ص 220). آیت‌الله جوادی آملی نیز در شرحی بر این پیام که با عنوان «آوای توحید» به چاپ رسید در مدح ابن عربی و عرفا سخن گفته است.

همچنین بسیاری از علماء از اشعار دیوان مولانا در نماز و قنوت بهره می‌برند و یا آن را منبع عرفان الهی می‌دانند و حاج ملاهادی سبزواری (متوفای 1289ق) در مقدمه شرح مثنوی این کتاب را تفسیر منظوم کلام الله و سر مکتوم و بیان آیات قرآن می‌داند (سبزواری، 10-9) و میرزا حبیب‌الله خراسانی فقیه اصولی قرن سیزده و چهارده (متوفای

1327ق) هر روز سر سجاده نماز مثنوی می خوانده است (خراسانی، 44-43). اقطاب و بزرگانی از علما و فقها مانند شیخ بهایی (نک: مطبوعه چی، 89-71) و بسیاری از فقهای معاصر و متأخر یا حاضر، در سلک عارفان بوده اند. آقای طاهری نیز به عنوان یکی از توشه گیران از خرمن معارف این بزرگان در نوشته هایش به کرات به اقوال مولوی و حافظ و خمینی (ره) و... تکیه کرده است که نظرات و گفتارهای مشابهی داشته اند و اگر جرمی باشد در وهله نخست متوجه آن بزرگان است نه این بهره مندان.

اگر هر فرقه ای از مسلمانان خود را معیار حق و باطل بداند و هر کس را با آنها زاویه دارد در مظان الحاد و ارتداد و افساد قرار دهد، کاریست همین منطق و قضاوت از سوی دیگر نحله ها را نمی تواند محل مناقشه قرار دهد و در نتیجه همه در مظان اتهام رفته و مؤمنی یافت نمی شود. مضافاً اینکه حضرت استاد، فقیه عالیقدر مرحوم آیت الله منتظری از مراجع بزرگ معاصر، در واپسین سال های عمر خویش با اجتهادی بنیادین، کرامت انسان را مبنا قرار داد و باب رویکرد انسان مدارانه فقهی را گشود. در این دوره، به فتوای ایشان مسئله «عقیده» و «ارتداد و افساد» محفوف به فساد عقیده، از دو جنس و ماهیت هستند و تفاوت عقیده و تغییر عقیده ماهیتاً مصداق ارتداد و افساد نیست (نک: استفتائات، ج 2، ص 528-526 / استفتائات، ج 3، ص 476-475 / رساله حقوق، ص 52-51 / حکومت دینی و حقوق انسان، ص 132-130 / اسلام دین فطرت، ص 695-692 / نیز: باقی، 142-119) در عین حال با فرض اینکه دو موضوع «ارتداد» و «عقیده صرف»، از یک جنس باشند نیز محتوای هیچیک از منشورات آقای طاهری، انحرافی و مجرمانه قلمداد نمی شوند به ویژه که در شرع و قوانین، عنوان جزایی عقیده انحرافی وجود ندارد و حتی با معیارهای اهل تکفیر هم این سخنان مصداق ارتداد و افساد نیست و اظهار آن مصداق حق آزادی عقیده و بیان از حقوق مسلم بشری است. بسیاری از فقرات این منشورات نیز در چارچوب سنت گرایی تعریف می شوند مانند مقالاتی که درباره غدیر، منجی، عاشورا، فلسفه حجاب در کتاب «چند مقاله» نوشته و یا در مقام توجیه و معقول سازی دعا، نذر و صدقه (انسان و معرفت، ص 46-42) برآمده است. در حوزه عرفان نیز به نقد انواع عرفان های وارداتی پرداخته و آنها را مصداق تهاجم فرهنگی و راه نفوذ فرهنگی غرب نامیده و اصرار دارد که باید به سنت پر بار عرفان اسلامی - ایرانی خود تکیه کنیم (نک: عرفان کیهانی، 50-44).

افساد منضم به محاربه و خشونت مسلحانه جرم است نه عقیده متفاوت داشتن: جای شگفتی است که چنین نظراتی مصداق جرم افساد فی الارض به شمار رود زیرا مستند جرم محاربه و افساد فی الارض، آیه شریفه 33 سوره مائده است و چنانکه مرحوم آیت الله مرعشی متذکر شده اند افساد بماهو افساد موضوع مجازات نیست مگر عناوین خاص جزائی بدان ملحق شود زیرا آنچه از آیات و روایات و قوانین موضوعه و عقل بدست می آید این است که

مجازات ها همیشه برای عناوین کلی و مبهم وضع نمی شوند بلکه مجازات ها باید برای عناوین خاصی از جرائم در نظر گرفته شوند: مثلاً حکم: " الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةً جَلْدَةٍ " و یا حکم: " وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا ". بنابراین «مفسد فی الارض» خودش موضوع حکم نیست. به عبارت دیگر نه «مفسد بماهو مفسد»، بلکه «مفسد بماهو زان او بماهو محارب» است که موضوع حکم قرار می گیرد و در این صورت محارب موضوع حکم قرار گرفته است. در هیچ موردی از فقه دیده نمی شود که مفسد مستقلاً موضوع حکمی از احکام قرار گیرد و با توجه به اینکه «مفسد فی نفسه» نمی تواند خود موضوع مجازات قرار گیرد نیازی به تعریف آن هم نیست زیرا چیزی را لازم است تعریف کرد که از نظر شرعی و قانونی حکمی بر آن مترتب گردد و مفسد، چنین نیست. مرحوم آیت الله مرعشی که خود از قضات عالیرتبه بود می افزاید پس از جمهوری اسلامی غالباً کلمه محارب و مفسد را با یکدیگر بکار می برند و آنچه سبب این اشتباه شده است برداشت ناصحیحی است که از آیه 33 سوره مائده شده است. آنان می گویند در آیه دو موضوع ذکر شده است: 1- محاربه . 2- افساد فی الارض.

بر فرض اگر بپذیریم مفسد بماهو مفسد مصداقاً می تواند موضوع مجازات خاصی قرار گیرد در خصوص مورد، آیه مورد بحث نمی تواند موضوع چنین حکمی باشد زیرا لازم می آید ذکر محاربه لغو گردد زیرا اگر بنا باشد حکم مفسد محارب و حکم مطلق مفسد یکی باشد قید محاربه لغو می گردد و با توجه به احتیاطی که شارع مقدس درباره دماء (خونها) فرموده است نمی توان چنین تفسیر موسعی را پذیرفت (مرعشی، ص 45).

به همین دلیل فقها هم برای صدق عنوان افساد در این آیه داشتن سلاح را شرط دانسته اند. آیت الله منتظری فرموده اند: در عنوان "محارب" بنا بر آنچه در روایات اهل بیت (ع) و فتاوی فقها تصریح شده داشتن سلاح قید شده است و به نقل روایاتی از امام باقر و نیز فتاوی شیخ طوسی در کتاب قُطَاعِ الطَّرِيقِ، و محقق حلی و مقدس اردبیلی و صاحب جواهر و عده ای دیگر در تأیید این نظر پرداخته است و پس از بحث و استدلال هایی می فرماید: "محصل کلام اینکه آیه 32 سوره مائده دلالت ندارد بر اینکه هر فساد فی الارض مجوز اعدام است" (منتظری، دیدگاه ها، ج 1، ص 460). صاحب جواهر نیز افساد فی الارض را به تجرید سلاح تفسیر کرده (نجفی، ج 42، ص 564) و آیت الله خمینی گفته است: محارب هو کل من جرد سلاحه او جهزه لاختافه الناس و اراده الافساد فی الارض (ج 2، ص 492) و مراد از افساد فی الارض در آیه، مطلق افساد نیست بلکه متمم معنای محاربه است. از عباراتی که دیگران هم مانند محقق در شرایع و شهید در لمعه نقل کرده اند همین معنا استفاده می شود. صرف تجرید سلاح هم برای اطلاق عنوان افساد و محاربه کافی نیست زیرا از کلمه یسعی تکرار عمل و مداومت در آن مستفاد می شود. علامه طباطبائی در المیزان می گوید: «جمله ویسعون فی الارض فساداً، معنای مورد نظر را از جمله یحاربون الله و رسوله

مشخص می‌سازد که آن عبارت از افساد فی الارض از راه اخلال به امنیت جامعه و راهزنی است نه مطلق محاربه با مسلمین (طباطبایی، ج 5، ص 523) البته حتی در صورتی که محاربه به صورت سعی و فساد در زمین باشد باز هم اگر قتلی اتفاق نیفتد نمی‌توان کسی را به مجازات افساد فی الارض محکوم کرد. بالتلیجه جرمی به عنوان «افساد فی الارض» در متون فقهی وجود ندارد. افساد فی الارض فقط صفتی است برای محاربه. تعریف مورد اتفاق فقها هم از محاربه همان است که مقنن در ماده 183 ق.م.ا. آن را پذیرفته است. یعنی «بر کشیدن سلاح به قصد ارباب و سلب آزادی و امنیت مردم (پوربافرانی، ص 49-78) و منظور از «افساد فی الارض»، از نظر قرآن و در دیدگاه فقها، فقط جرائمی است که مجازات قتل را در پی دارند.

عدم تخصص در دین: یکی از اظهارات مطرح شده درباره مانحن فیه، مجرمانه بودن اظهار نظر بدون تخصص در مباحث دینی است. در مطالعه کلیه منشورات منسوب به آقای طاهری در هیچ فرازی ادعای تخصص دیده نشد بلکه برعکس وی مطالب خود را در معرض نقد و نظر صاحب‌نظران قرار داده است. از سوی دیگر معنای لزوم تخصص در هر حوزه ای این نیست که غیرمتخصصین، حق اندیشیدن یا نظر داشتن در آن زمینه را ندارند چنانکه همه جامعه که در درجات مختلفی از آگاهی هستند در زمینه های اقتصادی و سیاسی نظر دارند و آزادی بیان و اندیشه یعنی حق اظهار آن ولی در عرف و حتی از سوی خود ایرادکنندگان، هیچگاه همه این نظرات، تلقی به رأی تخصصی و پژوهشی نمی‌شود. معنای تخصصی بودن اظهار نظر در حوزه های دینی نیز ممنوعیت دیگران از اندیشیدن و سخن گفتن نیست چنانکه آیت الله خمینی حتی درباره فهم قرآن کریم، برخلاف کسانی که فهم آن را در انحصار گروه خاصی می‌پندارند در تفسیر سوره حمد و نیز در خطابه ای دیگر آورده است: قرآن یک سفره گسترده‌ای است که در شرق و غرب عالم همه از آن استفاده می‌کنند. در جای دیگری نیز می‌گوید: «قرآن سفره گسترده‌ای است که در شرق و غرب عالم پهن شده و عالم و عامی، فیلسوف و عارف و فقیه همه به اندازه وسع و اشتیاق خود می‌توانند از این سفره استفاده نمایند. قرآن آمده است برای همه طبقات و افراد، سفره‌ای است که عالم و عامی می‌توانند بر سر آن بنشینند و به قدر استعدادشان از آن بهره‌مند بشوند و عوام و خواص ندارد (تفسیر حمد، ص 170 و صحیفه، نور، ج 14، ص 251 - 252، مورخ 1360/3/11 و نک: قرآن کتاب هدایت، ص 128-126) و البته این سخن برخاسته از دعوت مکرر آیات قرآن به تدبیر در کتاب خدا از سوی ناس است. این اظهارات آیت الله خمینی در حالی است که آقای محمدعلی طاهری حتی درباره قرآن هم اظهار نظر نکرده و نوعاً مباحث اخلاقی و عرفانی را با نگاهی دینی بیان کرده است و حتی در این مباحث نیز در پی فرادرمانی یا درمان از طریق روانشناسی بوده است، چیزی که علمای اخلاق نیز بدون ادعای طبابت در پی آن بوده اند.

اگر فرض بر این باشد که اظهار نظرهای غیر متخصص، وصف مجرمیت یابد تکلیف خیل مداحانی که در زمینه تاریخ اسلام و کلام دینی سخنانی می گویند که علامه محدث نوری صاحب مستدرک الوسایل، در لؤلؤ و مرجان آنان را کاسب و تاجر(ص32) دانسته و به تکذیب و تفسیق آنان و بدتر از اینها(ص56-57 و 77-78 و صفحات متعدد دیگر) می پردازد و شهید مطهری در دوجلد کتاب حماسه حسینی، فغان از تحریفات رخ داده از سوی آنان سر می دهد و حتی امروزه گاه در تریبون های رسمی سخنانی به غایت خرافی و انحرافی بیان می کنند و کسی متعرض شان نمی شود چیست؟ تکلیف نمونه های فراوانی از ارباب معرفت که حتی فاقد سواد بوده و علما و بزرگان آنان را تصدیق و یا به آنان اقتدا کرده اند چه می شود؟ نمونه مشهور آن کربلایی کاظم است که در سال 1386 یک کنگره بین المللی برای بزرگداشت وی در اراک با حضور علما و شخصیت های جهان اسلام، رئیس مجلس شورای اسلامی و وزیر وقت فرهنگ و ارشاد اسلامی برگزار شد.

این دغدغه نیکویی است که اظهار آراء باید مبتنی بر تخصص و پژوهش باشد اما اولاً: ملاک تخصص داشتن یا نداشتن، صرف ادعا یا تصدیق دیگری نیست بلکه آثار علمی بازمانده از اشخاص است چنانکه امروزه نیز عالمان به اثرشان «عالم» شناخته می شوند نه به صرف اینکه کسی آنها را عالم یا مجتهد خوانده است. می گویند «میرزا محمد حسن نجفی صاحب جواهر» نمی گویند شاگرد کاشف الغطاء یا شاگرد وحید بهبهانی، یا گفته می شود: «صاحب لمعه» نه شاگرد فخرالمحققین. در واقع ممکن است مراجعه کنندگان و استناد کنندگان به این علما هیچگاه ندانند که اینان در محضر چه کسانی تلمذ کرده اند. ثانیاً: در قضاوت و ارزیابی اشخاص مختلف بر مبنای تخصص، تبعیض وجود دارد، ثالثاً: نیکو بودن این دغدغه نباید بهانه ممنوعیت آزادی تفکر و بیان شود، رابعاً: اظهار نظر بدون تخصص، ارزش علمی ندارد اما جرم نیست. ملاک «ماقال» است نه «من قال» و سخن مجرمانه از سوی متخصص و غیر متخصص جرم است و سخن غیر مجرمانه از سوی هر کسی باشد جرم نیست.

والسلام خیر ختام - عمادالدین باقی

پنج شنبه 28 جمادی الاولی 1436 برابر با 28 اسفند 1393

مأخذ: ابن تيمية الحراني، شيخ تقي الدين احمد (المتوفى سنة 728ه.ق) «مجموعه فتاوى: المجلد الحادى عشر: كتاب التصوف»، مصر، قاهره، مطبعه المدنى: المؤسسه السعوديه بمصر، نشر و توزيع: دارالكلمه الطيبه، 1416ه.ق / 1995م / ابن تيمية الحراني، «مجموعه فتاوى: جلد4: كتاب مفصل الاعتقاد»، مصر، قاهره، مطبعه المدنى: المؤسسه السعوديه بمصر، نشر و توزيع: دارالكلمه الطيبه، 1416ه.ق / 1995م / مجموعه فتاوى، المجلد الثانى عشر، القرآن كلام الله، قاهره، دارالكلمه الطيبه، 1416ه.ق - 1995م

پوربافرانی، حسن (استادیار دانشگاه اصفهان)، تحلیل جرم محاربه، مقاله 3، دوره 3، شماره 4، تابستان 1390ش،

جوادی آملی، عبدالله، آوای توحید، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، 1369ش، / خراسانی، حبیب الله بن محمد هاشم، دیوان حاج میرزا حبیب الله، چاپ علی حبیب، شرکت چاپخانه خراسان، مشهد، 1330ش / خمینی، آیت الله، تحریر الوسیله، فصل ششم، باب حد محارب مسئله 2 / خمینی، صحیفه، نور، ج 14، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی / خمینی، تفسیر سوره حمد، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی / خمینی، قرآن کتاب هدایت در دیدگاه امام خمینی، تیان، دفتر سیزدهم، تهیه و تنظیم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، تهران، 1375ش، / سبزواری، هادی بن مهدی، شرح مثنوی، چاپ مصطفی بروجردی، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، 1374ش، / طاهری، محمدعلی، انسان و معرفت، ارمنستان، شرکت انتشاراتی گریگور تاتواتسی، 2011م / طاهری، چند مقاله، ارمنستان، شرکت انتشاراتی گریگور تاتواتسی، 2011م / عرفان کیهانی (حلقه)، قم، انتشارات اندیشه ماندگار، 1388ش / طباطبایی، علامه سید محمدحسین، تفسیر المیزان، ترجمه موسوی همدانی، ج 5، 1363ه.ش / مرعشی، آیت الله سید محمد حسن، افساد فی الارض از دیدگاه قرآن و روایات و عقل، مجله: حقوقی دادگستری، زمستان 1370 - شماره 2 (14 صفحه - از 43 تا 56) / مکارم شیرازی، ناصر، جلوه حق، قم، دارالفکر، 1339ش، / منتظری، آیت اله العظمی حسینعلی، رساله استفتائات (3 جلد)، ج 1 - 1371 (نشر تفکر)، ج 2 - 1385 (نشر سایه)، ج 3 - 1388 (ارغوان دانش)، / رساله حقوق، تهران، سرایی، ج 1 - 1383ش، / حکومت دینی و حقوق انسان، تهران، گواهان، 1388ش / اسلام دین فطرت، تهران، سایه، ج 3 - 1387ش / دیدگاه ها (پیام ها و نظریات منتشره فقیه عالیقدر حضرت آیت الله منتظری در زمان حصر)، ج 1، قم، 1382ش، / مطبعه چی، سید مصطفی، عرفان ایران (مجموعه مقالات) شماره 37، تهران، انتشارات حقیقت، 1393ش، / مطهری، مرتضی، حماسه حسینی (2 جلد)، تهران، انتشارات صدرا، 1363ش، / نوری، میرزا حسین، لؤلؤ و مرجان در آداب سخن گفتن اهل ایمان، تصحیح و تعلیق: ع.م. رکنی، قم، نشر پیا

پاسخ آقای دکتر علی رعیتی پژوهشگر علوم دینی

به نام پروردگار هستی

وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ (بقره/283)

محقق ارجمند و فاضل جناب آقای دکتر علی رعیتی

با سلام

از آنجا که مسئله ارتداد و افساد فی الارض یک موضوع فقهی و تشخیص آن در صلاحیت متخصصان علوم اسلامی است و در جایی که به امور مهمه ای چون عرض و دماء مربوط می شود نمی توان بدون اجماع عمل کرد علیهذا به پیوست این استفساریه، یک دوره کامل از کتاب ها و نشریات متعلق به آقای محمدعلی طاهری مؤسس و استاد یکی از مجموعه های عرفانی موسوم به عرفان حلقه تقدیم می شود. مستدعی است آنجناب به عنوان شخصی که از محضر علمای بزرگی در شیراز و قم و لبنان کسب فیض کرده و متخصص در علوم و معارف دینی هستید و همچنین به درجه اجتهاد نایل گردیده اید، بفرمایید که آیا دیدگاه ها و مطالب مندرج در آنها می توانند از مصادیق تفکر ضددینی و خلاف شرع یا ارتداد و افساد فی الارض به شمار آیند؟

پیشاپیش از پاسخ عالمانه شما سپاس می گذاریم و توفیقات روزافزون جنابعالی را از درگاه حضرت احدیت مسئلت داریم.

جمعی از شاگردان استاد محمد علی طاهری

بسمه تعالی شانه

پرسش کنندگان محترم

با سلام و آرزوی بهروزی؛

توقیراً به رسم تمهید، در پاسخ شما محترمین به آگاهی می رساند:

1- کفر، دشمنی ورزیدن آشکار با توحید و موحدین و عناد و عداوت علنی با رسول گرامی (ص) است. باندکی تامل در آیات الهی فرق کافر و مشرک را در این نکته می یابیم. کافر با خداوند تعالی در دشمنی آشکار است. اما مشرک چه بسا همان دشمنی را در دل و جان دارد و آن را آشکار نمی نماید و با این فرض در امن و امانست. در زمان رسول گرامی اسلام (ص) برخی از اهل کتاب مانند یهود، و نیز گروهی از مشرکین بسان ابولهب با توحید و دعوت حضرتش در دشمنی آشکار شدند و البته به حکم قران کافرند و بعضی از ایشان گرچه به پیام الهی آن حضرت ایمان نداشتند لیکن به عناد و عداوت نیز بر نخاستند که اینان همان مشرکانند. به بیانی دیگر می توان گفت که تلقی متفاوت از کفر حاصل خلط در معنای لغوی آنست. کلمه ی کفر و مشتقات و فروع آن چون کفره، کافرون و کافر قابل درک نخواهد بود جز این که بدانیم کافر به چه چیزی؟ مشرک با نفی علنی توحید، کافر به توحید، و اهل کتاب با نفی علنی رسالت محمد بن عبدالله، کافر به رسالت، و بخیل با بخل ورزیدن، کافر به انفاق و الی آخر. پس در کفر ظهور فعل معاندانه شرط است.

بسیار روشن است که در ساحت اعتقادات هر قول ملفوظ و مکتوبی ممکن است متضمن توحید، شرک و یا کفر باشد و به ناچار این اقوال، صریح و یا راز آلود و رازگونه اند.

2- عرفان برای یافتن حقیقت و وصال به حق، با رهیدن از دام خطاهای ادراکی حواس، راه شهود را از مشرب شور و حال و جذبه و تجربه ی درون، برگزیده و بدان رهنمون می نماید. باید گفت به دلالتی که کم نیست، بیان عرفانی، بیشتر با رازگونگی همراه و هم جانست. در این رازگونگی اما همه ی مکاتب عرفانی (عرفان اسلامی، عرفان سنتی و جهان شمول، عرفان های نو پدید) مشترکند هر چند که باور هریک از حقیقت و طرق وصول به آن، در تفاوت است. در عرفان اسلامی و سنتی مصداق حقیقت، ذات اقدس الهی و در بسیاری از عرفان های نو پدید، حقیقت، آرامش درونی است که صد البته انسان از درون آرام، توجهش به توحید، بیش از پریشان نا آرام است. ولی این نکته نیز بدیهی است که نباید و نشاید در برتری و شرافت عرفانی که حقیقت را ذات اقدس الهی و محبوب

مطلق می‌داند، تردید روا داشت و آن را با عرفان‌های نوپدید که حقیقت را فقط در آرامش درون خلاصه می‌بیند و وبیشتر آن‌ها - نه همه - در این ادعا و مدعا کاذبند و چون نه دیدند حقیقت ره افسانه زدند، یکسان دید. شتآن الفرق بین هذا و ذاك.

3- گر چه در موضوع این نوشته نه مولانایی می‌بینیم نه حافظی نه عارفی و نه حتی فیلسوفی، اما این یک واقعیت است که رازگونه گفتن و نوشتن، در طول تاریخ همواره رهبران و رهروان مکاتب عرفانی و فلسفی و صراحت‌گریزان پیچیده‌گوی را با مشکلات فراوانی روبرو ساخته که کمینه‌ی آن تکفیر و تفسیق است. علمای ادیان و فقهای معظم نیز بسته به میزان رمزگشایی از این رازگفته‌ها، با سه رای تایید و تکفیر و توقف، در اختلاف بوده و هستند. برای نمونه فقیه بزرگ آیه‌الله سید محمد کاظم یزدی در کتاب معتبر عروه الوثقی با بر شمردن اعیان نجسه، در بحث پیرامون کافر، قائلین به وحدت وجود را همراه با مجسمه و مجبره آورده و می‌فرماید اگر این افراد به احکام اسلام پایبند باشند، قول اقوی عدم کفر و نجاست است (چون علم به آگاهی و پایبندی اینان به لوازم اعتقاداتشان وجود ندارد). اما در صورت علم به پایبندی به مفسادی که لازمه‌ی اعتقاداتشان می‌باشد، آنان را کافر و نجس می‌داند. جالب آنست که این فقیه سترگ، و ده‌ها و صدها تن از پسینیان وی که به رویه‌ی غالب، بیشتر با حاشیه نوشتن بر کتاب او بر مسند شریف مرجعیت تکیه زدند، هیچگاه مفساد لازمه‌ی قول به وحدت وجود را تبیین نفرمودند. مرجع بزرگ آیت‌الله سید محسن حکیم در کتاب مستمسک با تحشیه بر این کلام سید، با نقل تعلقه‌ی مرحوم سبزواری بر اسفار، در بیان معنای وحدت وجود، قولی بدین مضمون دارد که حسن ظن به این قائلین به توحید خاص و حمل بر صحت که شرعاً مأمور به می‌باشد، سبب می‌شوند که کلام (رازگونه‌ی) وحدت وجودیان را بر خلاف ظواهر آن حمل کنیم و بدین طریق اندکی از شدت و حدت فتوای سید می‌کاهد.

4- این جانب کتب ارسال شده‌ی مولف آقای طاهری را مطالعه و درمحتوای آن نه شرکی دیدم نه مشرکی، نه کفری نه کافری و نه فسادی نه مفسدی بلکه به عکس بیان رحمت عام و خاص خداوندی و استشهاد به اصول مسلم اخلاقی، ما را به پیروی از کتاب خدا و سنت رسول گرامی (ص) و اهلبیت عصمت و طهارت (ع)، وا می‌دارد که چنانچه در آراء و عقاید مولف مارالذکر ابهام یا رازگونگی یا لغزشی نهفته را، همانگونه که مرحوم حکیم فرمود به حسن ظن بنگریم و با حمل بر صحت، از تکفیر اجتناب نماییم. مضافاً این که حکم به شیء فرع بر شناخت موضوع بوده و ابهام و رازگونگی احتمالی برخی نظرات مولف در این کتب، مانع از حصول کافی و وافیه شناخت موضوع می‌باشد.

ختاماً تاکید می‌کنم نظر حقیر در این نوشته فقط متوجه محتوای کتب مذکور است و در خصوص شخصیت مؤلف و هرنوع کنش یا واکنش شخصی یا اجتماعی وی، بی‌اطلاع و ناآگاه بوده و به همین دلیل اصحاب مجموعه‌ی عرفان حلقه را نه تایید می‌نمایم نه تکذیب . والسلام.

علی رعیتی

پاسخ جناب آقای دکتر سید منصور میرسعیدی به جمعی از شاگردان

به نام پروردگار هستی

وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ (بقره/283)

استاد ارجمند و فاضل جناب آقای دکتر سید منصور میرسعیدی

با سلام

از آنجا که مسئله ارتداد و افساد فی الارض یک موضوع فقهی و تشخیص آن در صلاحیت متخصصان علوم اسلامی است و در جایی که به امور مهمه ای چون عرض و دماء مربوط می شود نمی توان بدون اجماع عمل کرد علیهذا به پیوست این استفساریه، یک دوره کامل از کتاب ها و نشریات متعلق به آقای محمدعلی طاهری مؤسس و استاد یکی از مجموعه های عرفانی موسوم به عرفان حلقه تقدیم می شود. مستدعی است آنجناب به عنوان استاد دانشگاه در رشته حقوق جزا و دانش آموخته علوم دینی که به درجه اجتهاد نایل شده است، بفرمایید، که آیا دیدگاه ها و مطالب مندرج در آنها می توانند از مصادیق تفکر ضددینی و خلاف شرع یا ارتداد و افساد فی الارض به شمار آیند؟

پیشاپیش از پاسخ عالمانه شما سپاس می گذاریم و توفیقات روزافزون جنابعالی را از درگاه حضرت احدیت مسئلت داریم.

جمعی از شاگردان استاد محمد علی طاهری

بسم الله الرحمن الرحيم
و الصلوه على رسول الله و آله الطاهرين (ع)

در پاسخ به مرقومه واصله از سوی جمعی از شاگردان آقای محمدعلی طاهری و ضمن سپاس از حسن ظن و عنایت آنان، مختصراً نظر خود را درباره محتوای تألیفات مشارالیه و نسبت آنها با اتهام ارتداد و افساد فی الارض به شرح آتی اعلام می دارد:

اینجانب با امعان نظر در کتاب ها و نشریات متعلق به آقای محمدعلی طاهری ؛ نشانه ای از ارتداد و افساد فی الارض نیافتم؛ زیرا چنانکه در کتب فقه استدلالی آمده از یک سو ارتداد، خروج فرد مسلمان از دین اسلام است و از سوی دیگر، خروج از اسلام با انکار ضروریات دین شکل می گیرد. ضروریات دین در قلمرو عقاید عبارتست از عقیده به وحدانیت خداوند و آمدن رستاخیر و حقانیت رسالت پیامبر خاتم (ص) و کتاب ها و نشریات فوق ، به صراحت بر یکتایی خداوند هستی و تحقق جهان واپسین مهر تأیید می گذارند؛ و باور نویسنده به رسالت نبی مکرم اسلام (ص) نیز از شهادت او به قرآن کریم به عنوان وحی منزل الهی و استنادهای متعدد وی به آیات مصحف شریف آشکار می شود. به علاوه نویسنده باور خود به ضروریات عملی فقهی همچون نماز و حج را بویژه در کتاب «چند مقاله» به خواننده نشان داده است.

و اما در مورد اتهام افساد فی الارض نیز باید گفت : با عنایت به مصادیقی از افساد منعکس در کتب معتبر فقهی و نیز مستنداً به ماده 286 قانون مجازات اسلامی مصوب 1392، افساد فی الارض عبارت از رفتارهای فیزیکی است که نظم عمومی یا امنیت کشور یا امنیت جانی و مالی افراد و یا هنجارهای اخلاقی جامعه را دستخوش تهدید می سازد؛ در حالی که محتوای این کتاب ها و نشریات که در جای جای آن دعوت به صلح با خداوند و صلح با انسان ها و صلح با عالم هستی موج می زند، از قضا در این وانفسای بحران اخلاقی می تواند تلاشی مثبت در راستای پیشگیری اجتماعی از افساد و کوششی در بسط ارزشهای اخلاقی و دینی و کاهش جرم و بزهکاری محسوب و تفسیر شود.

با احترام

سیدمنصور میرسعیدی

پیوست اول

پاسخ حضرت آیت الله العظمی بیات زنجانی مرجع عالیقدر

جمعی از شاگردان استاد محمد علی طاهری در اردیبهشت 94 به حضور حضرت آیت الله بیات زنجانی رسیده و ضمن شرح وضعیت آقای محمد علی طاهری و اتهامات ناروا به ایشان پرسش هایی را مطرح کردند. آیت الله بیات زنجانی در بیاناتی دلجویانه آنان را دعوت به آرامش و توکل به خدا کرده و متعاقباً متن مشروحی را درباره نظرات فقهی خویش نسبت به سوالات عنوان شده ارائه فرمودند که ذیل تقدیم میشود :

پاسخ حضرت آیت الله العظمی بیات زنجانی به سئوالی در باب محاربه و ارتداد

بسم الله الرحمن الرحيم

متن سئوالات ارسالی پیرامون محاربه و ارتداد و پاسخ های جامع مرجع عالیقدر حضرت آیت الله العظمی بیات

زنجانی (مدظله العالی) به این سئوالات، به شرح زیر می باشد:

با عرض سلام خدمت مرجع عالی قدر تشیع، حضرت آیت الله العظمی بیات زنجانی و آرزوی سلامتی و توفیقات

روزافزون برای آن بزرگوار، سئوالات خود را به شرح زیر خدمت دفتر معظم له ارائه می دارم :

سئوال اول-فرض کنید که فرد مسلمانی پس از مطالعات و تفکرات بسیار در باب ادیان آسمانی و به اختیار و اراده

خود و با انتخاب جاری شده از تفکر، اقدام به تغییر دین خود کرده باشد. آیا از نظر معظم له چنین فردی مرتد بوده

و محکوم به مرگ است؟ در صورت مثبت بودن پاسخ لطفاً دلیل جاری شدن چنین حکمی برای شخصی را که از

روی اختیار و اراده ای که خدا به تمامی انسان ها - به منظور انتخاب مسیر خود در زندگی - عنایت کرده است

(خواه این انتخاب درست باشد یا غلط)، چنین تصمیمی گرفته است را توضیح دهید.

سئوال دوم-محارب چه کسی است؟

بسم الله الرحمن الرحيم

با سلام و تحیت؛ برای پاسخ دادن به مسائل مطرح شده فوق، لازم است -ولو به طور مختصر- در ضمن سؤال و جوابهایی بدانها پرداخت.

سؤال اول: فرض کنید که فرد پس از مطالعه و تفکرات بسیار در باب ادیان آسمانی و با اختیار و اراده خود -با انتخاب جاری شده از مطالعات و تفکر- اقدام به تغییر دین خود کرده باشد، آیا چنین فردی مرتد و محکوم به مرگ است؟ برای روشن شدن مسئله ابتدائاً باید به نکات زیر دقت شود.

نکته اول. دین عبارت است از مجموعه معارف، شناختها، باورها، اوامر و نواهی ای که از طرف خدای جهان توسط جبرئیل (ع) به پیامبر وقت (ص) اعلام شده است. در واقع دین، حقیقت راه و رسم زندگی انسان را طوری ترسیم می کند که او را از نقطه حضيض به اوج، و از مرحله حیوانی و سبعی، به مرحله ملکوی و فوق آن سوق می دهد. دین عهده دار سعادت انسان در دنیا و آخرت است و هم معارف و شناختهای حقه و درست را می آموزاند و در فرد ایمان و باور بوجود می آورد و هم راه رسیدن و نیل به آنها را، و از این جهت است که قرآن کریم حرکت و سلوک دینی را راه راست، صراط الله و صراط العزیز الحمید نامیده است. بنابراین اگر رسولان خداوند مردم را به دین و گرایشهای دینی دعوت کرده اند، برای این است که دین و دینی بودن، همان سیر و سلوک از مراحل گوناگون زندگی همراه با نقایص، سبعت، حیوانیت و ورود به مراحل بالای آدمیت و انسان کامل شدن است. دوم اینکه با توجه به نکته ای که در بند اول توضیح داده شد، بدین مضمون که دین ترکیبی از بودهها و نبودهها، نبایدها و نایدها و اوامر و نواهی است و اساس این معارف، بر شناخت درست و ایمان و اعتقاد قلبی به آنهاست؛ بنابراین دین، تدین و دیانت در گرو فهمیدن درست، ایمان و التزام عملی به لوازم دین است، به همین جهت دین با زور، اکراه و اجبار قابل جمع نبوده و این دو (دین و اجبار) متضاد هم اند و اینکه در قرآن آمده است: "لا اکراه فی الدین"، دین به معنای فهمیدن درست و ایمان به مفاد و پیام آن است و این مسئله با اکراه فراهم نمی گردد. ایمان یعنی اتصال روح و روان که اساس آن بر کشش و جذب بوده و بدون حب و داد و و انجذاب درونی و باطنی بدست نمی آید، در واقع اساس دین بر عشق، محبت، دلبستگی و تعلق خاطر است و پر واضح است که این مفاهیم از مقولاتی چون اکراه، اجبار، زور، تحمیل، ارعاب، تهدید، ارهاب و حتی تطمیع، فرسنگها فاصله دارد و اینکه در منابع دینی آمده است که آیا دین غیر از حب و بغض است، یعنی اساس دین بر محبت و اساس خلاف دین که از آن کفر تعبیر می شود، بر بغض و کینه استوار است.

سوم. با عنایت به مطالب مذکور در بندهای یک و دو، باید دانست که پذیرفتن اصول معارف حقه دینی با تعقل، تدبیر، برهان و استدلال صحیح می باشد و هم چنین پذیرفتن اوامر و نواهی دینی، مرهون معارف درست و ایمان به آنها و وثوق و اطمینان به صداقت، امانت، سلامت و عصمت رسولان الهی (ع) است. برای مثال وقتی که انسان با استدلال و برهان عقلی به این نتیجه برسد که عالم، خدایی دارد و آن خدا واجب الوجود و واجد کلیه کمالات و در

نتیجه واجب العلم و القدره و دیگر کمالات، مبدأ عالم و غایت الغایات بوده و او رسولانی را برای سعادت بشر فرستاده و آنان را با ملائکه خود یاری فرموده است، از طریق ملائکه و رسولان خود، روش انسانی حرکت کردن را آموخته و اسم آن را دین گذاشته است و اکنون دینی که از ما خواسته شده مطابق آن عمل کنیم دین اسلام و دین نبی خاتم (ص) است. پیامبری که رسالتش کلی است یعنی جن و انس، شرقی و غربی، سیاه و سفید را شامل می شود و برای گروه خاصی نیست. بدلیل خاتمیت دین، پیامبر آن نیز خاتم است و در نتیجه نسخ همه ادیان گذشته و معنای نسخ بودن این است که با آمدن این دین، آن ادیان دیگر منسوخ بوده و تبعیت از آنها، با علم به خاتمیت این دین کفایت نمی کند (هرچند افرادی که غافلند و اطلاع دقیقی از سیر و تطور ادیان الهی ندارند اگر از آن ادیان پیروی کنند، در صورتی که مقصّر نباشند معذور خواهند بود). بنابراین اگر عقل ما حکم می کند دینی زندگی کنیم، همین عقل حکم می کند از آخرین و کاملترین آنها که همان دین اسلام است تبعیت کنیم. مثل این است که دوره یک نظریه سپری گردیده و نظریات جدیدتری آمده باشد و نقصان و بطلان آن پیشینیان را اعلام کرده است. اکنون اگر به جای دین اسلام به سراغ ادیان دیگر برویم مثل این است که نظریات جدیدتر و علمی تر را رها کرده و مجدداً بسراغ نظریاتی برویم که زمانشان گذشته است. اگر فردی مسیحی، یهودی یا زرتشتی واقعی باشد، موظف است به تمامی مطالب تورات، انجیل و اوستا عمل کند و یکی از همین مطالب، موظف بودن به تبعیت از رسول خاتم (ص) است. بنابراین عقل آدمی اگر تحت تأثیر هواهای نفسانی و توهمات و تخیلات قرار نگیرد، چنین حکم می کند که سراغ دین اکمل برود و دین اکمل و خاتم، دین اسلام است.

چهارم. همان طور که تذکر داده شد مبنای تدین، بر عقلانیت، فهم، باور و عشق استوار است. انسان در آغاز باید با دقت کافی و عقلانیتی مختار، آن را فهمیده و مورد تأمل قرار دهد و آنگاه که به حقایق و درستی آن واقف شد، آن را بپذیرد. مادامی که فرد قانع نشده و دوباره سئوالات و پرسشهای زیادی در ذهن دارد، نمی تواند ادعا کند که نسبت به آنها علم، معرفت و ایمان دارد، چون ایمان، فرع بر علم و معرفت درست است و در غیر اینصورت تدین، تقلیدی از آباء، اُمّهات و اکابر خواهد بود. باید دانست که در اصل دین و دینداری، نمی توان تقلید کرد و باید خود فرد به علم و یقین (و بالتبع ایمان) دست یابد و اگر انسان به صورت مختار و آزاداندیشانه، روی ادیان الهی مطالعه کرده و میان آنها به نوعی مقایسه بپردازد، خواهد دید که دین خاتم با توجه به آن عناصری که دارد جاودانه شده، و توانسته امروز، فردا و فرداها به تمامی توقعات و انتظارات بشریت، پاسخی قانع کننده دهد. بنابراین زمانیکه گفته می شود فرد با آزادی و اراده کامل نشئت گرفته از تفکر، تصمیم گرفته دین خود را تغییر دهد، سئوالی که پیش می آید این است که آیا در این سیر تفکر به کم و کاستی در این دین رسیده است؟ که در این صورت باید مطرح کند و با متخصصانش در میان بگذارد تا شبهه اش مرتفع گردد، یا اینکه در دین جدیدی که انتخاب کرده، خصوصیتی برتر و شاخص یافته که بر دین پیشین ترجیح دارد که در این صورت نیز باید با متخصصان ادیان، این مسائل را در میان بگذارد تا حقیقت امر برایش روشن گردد. اما اگر سلیقه در میان باشد، مبرهن است که با توجه به ماورائی بودن دین و تحت انقیاد بشر و طبیعت دنیوی نبودن، اصل و فرعش را باید رسولان الهی مشخص کنند و درست و غلط آن،

با شاخص های آنان قابل بررسی و ارزیابی باشد، مگر آنکه خدای ناکرده انسان خودش را جای خدا بنشانند و بعنوان خدای زمین برای خود، دین و آئین درست کند که جای بحثش در یک مباحثه منطقی و صحیح نیست. بنابراین اگر در اصل پذیرش دین، آزادی فکر و انتخاب آزادانه ضروری است، در ادامه آن هم به همین صورت آزادی و انتخاب مشهود است. اما پس از آنکه انسان آزادانه و با درک کامل، درستی و حقانیت یک مسئله را درک کرد و خلاف آن را نادرست و غلط تشخیص داد، (درست مثل آنکه برای صحت یک مطلب استدلالی کند و این استدلال از حیث ماده و صورت درست باشد و با این استدلال درست، صحت آن مطلب مورد باور قرار گیرد)، معنا ندارد از آن غدول کرد و بسراغ مطلبی رفت که غلط بودن آن مشخص است، مگر آنکه به این نتیجه رسیده باشیم که آن استدلال درست نبوده که در این صورت مشخص است راه را درست طی نکرده ایم. بنابراین تغییر دین یا به معنی کاستی در دین قبل یا اکمالت دین جدید است که این فرض ها با خاتمیت دین اسلام قابل جمع نیست، مگر اینکه خاتمیت دین اسلام را نپذیریم که در این صورت نقطه نظر خود را باید تغییر دهیم؛ البته برخی معتقدند تغییر دین می تواند به صورت سلیقه ای انجام پذیرد که این مسئله نیز بسیار خطرناک بوده و راه را برای ساخته شدن ادیان تقلبی، انبیای دروغین، رمالان و دزدان معرفت، می گشاید و به تبع آن ضایعاتی برای دین رخ خواهد داد که جبرانشان ساده نخواهد بود.

پنجم. ارتداد، مصدر باب افتعال از ماده ردّ و رده می باشد به معنای رد شد، عبور کرد، قبول نیفتاد، مردود شد و پس داد، آمده است. در اصطلاح قرآن کریم، روایات اسلامی و فقهی آمده است: «اگر شخصی پس از تشریف به دین اسلام، از آن خارج شود و غیر آن را برگزیده و یا هیچ دینی را برنگزیند و لادین زندگی کند، مرتد است». به نظر می رسد ظاهر آیه 217 سوره بقره که می فرماید: اگر کسی از دینی که دارد مرتد گشته، از آن خارج گردد و کفر بورزد، هر دو صورت یعنی چه دین دیگری برگزیند چه لادین زندگی کند را شامل می شود. پس اگر کسی از دین حقّه و در فرض قرآن پس از آنکه به آن ایمان داشته خارج شود، مرتد شده و این فرد اگر در وضعیت ارتداد از دنیا برود، در صف کافران قرار خواهد گرفت.

ششم. مرتد را فقها با توجه به روایات اسلامی به دو دسته کلی تقسیم کرده اند: 1- مرتد فطری 2- مرتد ملّی. مرتد فطری کسی است که با فطرت اسلامی به دنیا آمده و والدینش مسلمان بوده اند، در محیط اسلامی تربیت شده و پس از بالغ شدن از روی علم و اختیار دین دیگر یا لادینی را برگزیده است. اما مرتد ملّی کسی است که در محیط غیر اسلامی، از والدینی غیرمسلمان متولد شده و در همان محیط بزرگ شده اما پس از بلوغ به دین اسلام گرویده و سپس دوباره از دین اسلام برگشته است (چه به سمت وضعیت پیشین چه لادینی). لازم به ذکر است که ارتداد در هر دو جنس - چه زن چه مرد - تفاوتی ندارد.

هفتم. از نظر فقهی در صورتی که مرتد زن باشد، در هیچ کدام از دو دسته کلی تقسیم بندی، به هیچ وجه حکم اعدام برای او اعمال نمی شود و تنها در صورتی که نزد مجتهد عادل جامع الشرایط، ارتدادش ثابت شد با دستور

وی تحت نظر گرفته شده تا مجدداً مسائل و مشکلات او مورد مذاقه و بررسی قرار گیرد تا شرایط بازگشت او به دین اسلام فراهم شود.

اما اگر مرتد مرد باشد، به این شرط که سابقه دین دیگر و یا لادینی داشته، با حکم مجتهد عادل جامع شرایط، تحت نظر گرفته شده و با بحث و بررسی در زدودن اشکالات، شبهات و ذهنیتهای وی کوشیده می شود تا بازگردد. اما اگر فرد مرتد فطری باشد، یعنی در محیط اسلامی زندگی کرده و از مزایا، ویژگی ها و جهات برجسته اسلام مطلع باشد، با فرض این که از تمامی جهات، درستی عقاید اسلامی را قبول دارد و در عین حال از روی لجاجت و عناد آن را مردود و نادرست اعلام می دارد و در حقیقت برای دشمنی با اسلام مرتد شده، در این باره آراء فقها مختلف است. نظر اینجانب این است که مرتد فطری هم اگر توبه کند، پذیرفته می شود لیکن وقتی معلوم و مبرهن شد که چنین فردی مرتد است، اگر ازدواج کرده باشد و همسرش متوجه ارتداد او شود، آن عقد باطل شده و هر دو بر یکدیگر حرام می شوند و همچنین اموال او از مالکیتش خارج و به ورثه منتقل می شود. اما اگر بین خود و خدای خود توبه کند، با عقدی جدید می تواند ازدواج مجددی با همسرش انجام دهد و اگر دوباره کسب و کاری را آغاز کند، نسبت به آنها مالک خواهد بود. لازم به ذکر است که بعد از توبه، هیچ کس حق تعرض به وی را ندارد، اما اگر خدای ناکرده عناد ورزیده و روی همان کفر و جحد خود اصرار کند (با تمامی شرایط فوق) خدای جهان اجازه داده با حکم شرع فقیه عادل جامع شرایط اعدام شود.

هشتم؛ ممکن است کسی بپرسد مگر در دین آزادی نیست؟ با این حساب چرا فرد مجبور است دین را با زور بپذیرد؟ اصلاً چرا در اسلام برای این نوع موارد اجازه اعدام داده شده است؟ برای روشن شدن پاسخ سؤال به این نکته مهم و ضروری باید توجه کرد که خدای جهان، همانطور که برای انسان حرمت قائل شده و کشتن بناحق یک آدم را، مساوی با کشتن همه انسانها و انسانیت می داند و کیفر آن را آتش ابدی جهنم قرار داده است، برای خودش و دینش هم حرمت قائل است. اگر ما برای انسان حریم و حرمت قائلیم، برای خدای عالم و دینش نیز باید حریم و حرمت قائل شویم. کسی که با خدا و دین خدا، از روی عناد، لجاجت و کینه مقابله کند و هیچ دلیل موجه و منطقی برای این مقابله نداشته باشد، خدا اجازه دفاع داشته و از خود دفاع می کند، چون خدای عالم انسان را برای کمال خلق کرده است و کسی که با خدا دشمنی ورزیده و عناد از خود نشان دهد، پیدا است که نمی خواهد خودش را با خالق عالم و حرکت کلی جهان، همسو و هماهنگ سازد.

انبیاء از جانب خدا رسالت دارند تا دین را از قِبَل او برای بندگان ارمان آورند تا بندگان، خود را با آن منطبق ساخته و سعادت خود را بدست آورند، و زمانی که در برابر خدا و رسولانش ایستادند و از خود انعطاف نشان ندادند، بطور طبیعی زیانش را خواهند دید. اما نکته بسیار مهم در این باره این است که ارتداد به سادگی قابل اثبات نیست و دیگران حق ندارند هرکسی را با این صفت مورد تهمت قرار دهند. اگر با فردی روبرو شدند که اشکالات و ایراداتی داشت و اهل منطق و استدلال بود، دانشمندان دین موظفند با کمال امنیت و بدون کوچکترین نگرانی و دغدغه، شرایط بحث و گفتگو با او را فراهم ساخته و با مباحثه، مناظرات فنی و علمی، شبهاتش را مرتفع سازند.

صرف سؤال کردن یا حتی ایراد شبهه و اشکال، اگر منطقی باشد و برای مباحثه و مناظره یا برای تفهیم و تفهم فراهم آمده باشد، موجب کفر و ارتداد نیست، بلکه امری حسن و نیکوست چرا که در ارتداد عناد، کینه تیزی و لجاجت ملحوظ است.

این موضوع قابل تاکید است که اگر فردی بواسطه عدم اقناع شدن از سوی عالمان دین، به سوی دین دیگری و یا بی تفاوتی نسبت به اصل دین گرویده شود، مطابق اصول قرآنی و عقلی و روایی این علمای دین هستند که باید پاسخگو باشند.

جواب سؤال دوم: سؤال این بود که محارب کیست؟ این سؤال مخصوصاً برای جوامعی مانند ایران که حکومتی دینی مانند جمهوری اسلامی را با محتوای احکام دینی تجربه می کنند، مورد ابتلاء است و اگر چارچوب تعریف آن از زوایای مختلف، روشن و مشخص نگردد، امکان سوء برداشت و حتی سوء استفاده از آن وجود دارد. از طرف دیگر این کلمه علاوه بر اینکه حامل بار سیاسی و فرهنگی فوق العاده ای است، بار حقوقی عمیقی نیز دارد و به همین جهت، مفسران قرآن کریم، وقتی که به تفسیر آیه محاربه می رسند و فقهای بزرگ فریقین، وقتی در کتاب حدود به حد محارب می رسند، ابتدا چارچوب تعریفی محارب و محاربه را ذکر، و با شاخصهای خاصی مصادیق محاربه را بیان کرده و سپس به کیفر آن می پردازند. به همین جهت لازم می دانم به طور دقیق و روشن در ضمن بندهای زیر به توضیح آن بپردازم به امید اینکه مفید واقع شود.

بند الف: محاربه، حراب و حرابه، مصدر بوده و از باب مفاعله می باشند مانند کاتب، یکاتب، مکاتبه، کتابه، و کتابه که ثلاثی مجرد کاتب، کتب، و محاربه و حرابه، حرب است و اگر از باب تَعَبَ باشد، به معنی غارت کردن و تَعَبَ بصورت مجهول، به معنی غارت شدن مال است. حَرَبَ به معنی مقاتله، جنگیدن و پیکار است و به دشمنان اسلام که در حال جنگیدن با مسلمانان هستند، مُحارب و به کافران در حال جنگیدن با مسلمانان کافران حَرَبی گفته می شود.

به نظر می رسد فقهای ما که محارب را بدین شکل تعریف کرده اند که محارب کسی است که بر روی مردم اسلحه بکشد تا آنان را ترسانده و نیز بقتل و غارت آنان بپردازد، با لحاظ کردن همان معنای لغوی است، اگرچه در قیودی که در تعریف اخذ کرده اند، نوع نگاهشان به تفسیر مبارکه و روایات مربوط به باب محاربه بی تأثیر نبوده است که البته در خلال بندهای آتی بیشتر روشن خواهد شد. بنابراین می توان گفت حرب، بمعنی جنگ و محاربه به معنی جنگیدن با کسی است؛ مانند کَتَبَ که به معنای نوشتن و کتابت به معنای فرستادن نامه برای کسی است. با این تعریف، حرب به این معنا در برابر سلیم و محاربه در برابر مسالمت قرار دارد.

ب: همان طور که گفته شد حرب به معنی جنگ است و جنگ، واژه ای است که ساز و کار مناسب خود را می-طلبد؛ به صورت طبیعی در حرب (به معنی جنگ) نیروی جنگی، ادوات جنگی و تجهیزات مورد نیاز ضروری است، لیکن در ادبیات قرآن، گاهی حرب در معنایی به کار برده می شود که به معنای جنگ مصطلح نیست؛ علی الظاهر این گونه است که قرآن کریم در معنای حرب، نوعی تصرف فرموده و دامنه و دایره آن را از جنگ مصطلح

نظامی، به جنگ فرهنگی و اقتصادی نیز توسعه داده است، مثلاً در آیه 107 سوره توبه اقدام به ساختن مسجد، که نوعی کانون فکری، عقیدتی و فرهنگی به حساب می آید، در برابر مسجد رسول خدا(ص) از مصادیق محاربه با خدا و رسول خدا(ص) شمرده شده است؛ یا در آیه 279 سوره بقره گرفتن ربا و ترویج آن، نوعی محاربه و جنگ با خدا معرفی شده. بنابراین اگرچه حرب در لغت به معنای جنگ است و درون حرب استفاده از سلاح عصر و زمان مستتر، لیکن در ادبیات و فرهنگ قرآنی هر نوع جنگ و مبارزه سازمان یافته علیه اسلام و امت آن، از مصادیق حرب و محاربه با خدا به شمار رفته و نوعی جنگ با خدا و رسول او محسوب گردیده است. اگرچه آن بار حقوقی و کیفی که محاربه با سلاح برای ایجاد ناامنی و فساد اجتماعی با خود دارد، بقیه مصادیق محاربه ندارند و نوع برخورد با هر کدام از آنها، روش و شیوه خاص خود را دارد که در فقه، اخلاق و دستورات اقتصادی اسلام تعریف شده است.

ج: هدف ما در این نوشتار بیان این مطلب است که معلوم شود به هر شخصی نمی توان به عنوان محارب نگریست و به هر نوع اعتراض و مخالفت، نمی توان اسم محاربه را اطلاق کرد. در ضمن، حتی مواردی که خود قرآن کریم بر آنان عنوان محاربه را اطلاق کرده و عمل آنان را محاربه نامیده (مثلاً ربا خواران و کسانی که مسجد ضرار را در برابر مسجد قبا ساختند) ولی با آنان مانند محاربان مذکور در آیه 33 سوره مائده برخورد نکرده است (رسول خدا(ص) مطابق دستور الهی، با بانیان آن و همچنین ربا خواران، مثل محاربان مورد بحث عمل ننموده است). بنابراین اولاً هر کسی را نمی توان محارب و هرکاری را محاربه خواند، ثانیاً همه محاربان دارای یک حکم و کیفر مساوی نیستند و قضات صادر کننده حکم و صاحبان قلم نیز، باید مراقب باشند که گفتن هر حرفی در هر جایی و برای هر شخصی، باید روی ضابطه و تعریف خاص حقوقی اش صورت گیرد و دستور دادن و حرف زدن به صورت من عندی، خود از مصادیق هتک حرمت و اهانت به مومن بوده و مستوجب تعزیر شرعی است و اگر از روی عمد و تقصیر باشد، موجب فسق، سلب عدالت و سلب صلاحیت از قضاوت خواهد بود.

د: در بند «ج» نتیجه این شد که محارب و محاربه مورد نظر سوال کننده و توضیح دهنده، محارب و محاربه خاصی است که در آیه 33 سوره مائده آمده و فقهای عظام، آن را در کتاب القضا و باب حدود تعریف کرده و احکام آن را بیان فرموده اند. بنابراین در این بند میخواهیم این آیه مبارکه را که مبنای حقوق جزائی محاربه است را مورد تأمل و بررسی قرار دهیم تا روشن گردد که محاربه در لسان قرآن (آیه مورد بحث) به چه معناست و طبق دلالت این آیه، محارب چه کسی است. آن آیه مبارکه که مبنای تشریح قانون مربوط به محارب و محاربه است این است: «أَمَّا جَزَاءُ الَّذِينَ يَحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ - إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقْدِرُوا عَلَيْهِمْ فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ - سوره مبارکه مائده، آیات 33-34». ترجمه: همانا کیفر آنانی که با خدا و رسول خدا(ص) به جنگ برخیزند و در روی زمین بکوشند فساد به وجود آورند غیر از این نیست که یا کشته شوند یا به دار آویخته گردند و یا این که دست راست را با پای چپ و یا بالعکس به خلاف ببرند و قطع کنند و یا اینکه نفی

بلد شده و از سرزمین صالحان تبعید شوند و این ذلت و خواری، عذاب دنیوی آنها است و اما در آخرت، باز در دوزخ به عذابی بس سخت و بزرگ مبتلا خواهند شد مگر کسانی که قبل از دست یابی به آنها توبه کرده و از کارشان نادم شوند، پس بدانید خدای عالم بخشنده و مهربان است و توبه کنندگان را عذاب نخواهد داد.

دقت در این آیه کریمه با توجه به کلمات به کار برده شده در آن و ویژگی ها و نکات ادبی، به خوبی مشخص می- کند که آیه مبارکه در حد بیان این مطلب است: محارب کسانی اند که در مقام جنگ با خدا و رسولش برآمده و این جنگ را با کوشش در ایجاد فساد در روی زمین بروز داده و ظاهر می سازند و از آنجایی که جنگ با خدا به صورت حقیقی امکان پذیر و معقول نیست، پس جنگ در اینجا با آیات، مظاهر و دستورات خدای عالم است. اما نکته مهم این است که این جنگ صورت کلی و عام ندارد، یعنی به هرگونه مخالفت، عنوان حرب با خدا اطلاق نمی گردد بلکه باید به گونه ای باشد که به خدا و رسولش، بصورت یکسان مرتبط گردد. پس اگر معنای محاربه به صورت عام، کلی و مجازی شامل هر نوع مخالفت با احکام الهی و هر نوع ظلم، اسراف و عصیان باشد اما به قرینه عطف «و رسوله»، دلالت دارد بر اینکه این محاربه باید در صدد حذف، ابطال و نابودی اثری باشد که رسول خدا با ولایت و اختیارات بدست آورده از جانب خدا، ایجاد کرده است، مانند محاربه و جنگی که کفار با رسول خدا کردند تا او را مستأصل کرده و اگر بتوانند نابود سازند و یا کاری که دزدان راه و قطع الطریق، انجام می دهند تا امنیت عمومی جامعه را به هم ریخته و متزلزل کنند و زندگی را برای شهروندان ناامن سازند. جمله "و یسعون فی الارض فساداً" با جمله فعلیه و بصورت جمع مضارع و مقید با کلمه "فساداً" که مصدر است و در موضع حال قرار گرفته، نشان می دهد محاربانی اند که با سازماندهی خاص و به صورت دسته جمعی و گروهی، با برنامه - ریزی ویژه به جنگ خدا و رسولش آمده اند و با ایجاد آشوب، فساد عمومی و بستن راه ها، می خواهند امنیت عمومی را مختل سازند. بر همگان روشن است که رسول خدا با همه کفار، مثل محاربانی عمل نکرده حتی پس از آنکه بر آنان پیروز گردیده است.

بنابراین مراد از محاربه، شرک، کفر و ارتداد نیست و مراد از آن، اخلال در امنیت جامعه و عموم است و آن تحقق نمی یابد مگر در صورتی که ترس عمومی، دلهره و نگرانی بر همه و یا اکثریت ساکنان کشور چیره و غالب گردد و این نوع ترس و وحشت عمومی صرفاً با تظاهرات و حضور بدون اسلحه کشنده، امکان پذیر نیست. پس محاربه عبارت است از اینکه افراد و یا گروه هایی با دست گرفتن اسلحه، موجب خوف، وحشت و نگرانی مردم شده و امنیت آنان را به هم بریزند، و از همین جا به دست می آید که اگر فقیهان ما در تعریف محاربه استفاده از سلاح را قید کرده اند، با توجه به روایات اهل بیت (ع) بوده است و روایات اهل بیت (ع) تفسیر و تشریح همان چیزی است که در قرآن آمده و توضیح آن در سطور بالا آمد.

ه: در این بند به عبارات بعضی از فقهای بزرگ شیعه و سنی اشاره می شود تا معلوم گردد با کمال تاسف، امروز افرادی با تکیه به مناصبی راجع به مفاهیم دینی اظهارنظر می کنند که شرایط و خصوصیات الزامی برای اظهارنظر در باب این نوع مسائل را نداشته و به همین دلیل از عناوینی استفاده می کنند که بدون تردید و با تصریح آیات و

روایات متعدد، می بایست در انتظار تحمل کیفر سخت الهی باشند؛ اینجانب به دلیل سابقه حضور در دستگاه قانون گذاری و مسوولیت های قضائی متعدد که در اوایل پیروزی انقلاب بر عهده داشته ام، حساسیت مسأله را به طور ملموس درک می کنم، چرا که با یک خطا ممکن است کسی به قتل برسد، دستی قطع گردد، زنی بدون مجوز، از شوهر قانونی و شرعیش جدا گردد و مال حلالی به حرام و یا بالعکس تبدیل شود. لذا کمالینکه در پاسخ به سئوالات متعدد دیگر تصریح کرده ام، تأکید می کنم که صاحب مناصب باید مراقب آراء و تصمیمات خودشان باشند و خود را در محضر خدای قهار ببینند. به همین جهت به آراء فقیهان اسلام اشاره می کنم:

قاضی ابن برآج از اعلام قرن چهار و پنج هجری، در کتاب ارزشمند خود (المهذب: جلد 2، ص 553) این طور می فرماید: اگر کسی از اهل ریه و اشقیاء بوده و از ارادل و اوباش و دارای طینت بد و سوء سریره باشد، سلاح خود را بیرون بکشد و به مردم نشان دهد، چه این کار را در خشکی انجام دهد یا در دریا، در شهر باشد یا در غیر شهر، در محیط اسلام و دنیای اسلام باشد و یا در دیار شرک، شب باشد یا روز، محارب است.

شهید اول می فرماید محاربه عبارت است از اینکه انسان شمشیر یا سلاح دیگری را به روی مردم بکشد تا آنان را بترساند، چه در خشکی باشد چه دریا، چه روز باشد چه شب، چه در آبادی باشد چه در صحرا، زن باشد یا مرد، قوی باشد یا ضعیف، به شرطی که از اهل ریه و اشقیاء باشد.

شهید ثانی مانند شهید اول است منتهی با این شرط که اگر طرف از آدمهای خبیث و پلید (اهل ریه) باشد، قصد ترسانیدن را شرط لازم نمی داند بلکه در نظر او محارب کسی است که سلاح به روی مردم بکشد و آنان را بترساند ولو اینکه قصدش اخافه نباشد بلکه اگر از اهل ریه باشد در محاربه قصد اخافه شرط نیست (شرح لمعه: ج 9، ص 290، با حاشیه مرحوم کلانتر).

ابن جنید فرموده است در صدق محارب و محاربه، مرد بودن شرط است. ابن جنید تمامی شرط های پیشین را می پذیرد به اضافه اینکه معتقد است شرط صدق عنوان محارب، مرد بودن است (شرح لمعه: ج 9، ص 290، حاشیه).

محقق اردبیلی در کتاب زبده البیان (ص 664) می نویسد: محارب کسی است که سلاح به روی مردم بکشد تا آنان را بترساند و متوحش سازد، چه در خشکی باشد چه دریا، در آبادی باشد یا غیر آبادی؛ و در توضیح آن بر این تأکید دارد که مراد از تشهیر اسلحه و گشودن سلاح به روی مردم، هر نوع سلاح برکشیدن و ترساندن نیست بلکه باید به قصد تصاحب اموال مردم باشد به شرطی که اگر آنها اموالشان را واگذار نکنند، کشته شوند.

شیخ محمد حسن صاحب جواهر در کتاب جواهر الکلام (ج 41، ص 564) می نویسد: محارب کسی است که اسلحه بر مردم بکشد و یا اینکه با خود بردارد تا مردم را بترساند و محاربه خدا و رسول او اینگونه تحقق می یابد که شخص هرکسی را که نباید بترساند، بترساند.

شهید اول مجددا در دروس می فرماید: هرکس سلاح بر مردم بکشد برای اینکه آنان را بترساند محارب است.

سبزواری در مذهب الاحکام (ج 28، ص 118) می گوید: محارب به کسی می گویند که اسلحه خود را بکار گیرد تا در جامعه و روی زمین از طریق کشتار مردم، غارت اموالشان و هتک حرمت و تجاوز به ناموس، چه در خشکی باشد چه در دریا، فساد ایجاد کند.

ابن ادریس حلی در سرائر (ج 3، ص 505) چنین می نویسد: اختلافی میان فقهاء وجود ندارد که آیه 33 سوره مائده، شامل قطاع الطريق (دزدان راه) می شود و به اعتقاد ما، هر کسی که اسلحه به روی مردم بگشاید و مردم را مورد ارباب، تهدید و وحشت قرار دهد، در هر جا و در هر حالی که باشد عنوان محارب بر آن صدق می کند.

ابن رشد که از فلاسفه بزرگ دنیای اسلام و عرب می باشد و در عین حال فقیه و مفسر برجسته ای نیز هست، در کتاب ارزشمند بدایه المجتهد (ج 2، ص 405) چنین می نویسد: حربه و محاربه عبارت است از کشیدن سلاح به روی مردم و گرفتن و قطع سبیل آنان، در صورتی که خارج از شهر باشد. این تعریف مورد اتفاق همه پیشوایان اهل سنت است هرچند به عقیده مالک، داخل و خارج شهر فرقی نمی کند ولی به نظر ابوحنیفه، محاربه همیشه در خارج شهر صورت می گیرد و در داخل شهر عنوان محاربه بر آن صدق نمی کند.

اینها نمونه هایی از آراء و نظرات فقیهان بزرگ از فریقین درباره محاربه است و با بررسی و ملاحظه مجموعه این اقوال و آراء، بروشنی بدست می آید که: اولاً در محاربه، اسلحه کشیدن و یا حداقل حمل سلاح بطوری که مردم آن را مشاهده کنند، مورد اتفاق است. ثانیاً غرض از آن باید ترساندن، و ایجاد رعب و وحشت در مردم باشد و شاید ابوحنیفه که می گوید در داخل شهر محاربه صدق نمی کند به همین جهت است، که حمل سلاح در داخل شهر ممکن است امری عادی تلقی شود و نوعاً موجب ارباب و ترس مردم نشود. هرچند این مطلب اینگونه نباید بیان شود و درست نیست و مراد از محاربه هرگز صرف حمل سلاح نیست، بلکه کشیدن آن بر روی مردم است. ثالثاً این تجرید سلاح (اسلحه کشیدن) و استفاده از آن باید برای اخافه (ترساندن) مردم، باید با نیت افساد و همراه با اخلال نظم عمومی و به قصد غارت و نهب اموال مردم باشد، بنابراین اگر این شرطها را نداشته باشد محاربه در آن مورد صدق نمی کند. رابعاً باید از مصادیق دشمنی با خدا و رسول خدا باشد، یعنی کسانی را که نباید بترسانند، بترسانند و به عبارت دیگر محاربه جایی است که خدا و رسول خدا آنجا را محترم دانسته و ورود به آنجا را حرام و ممنوع ساخته اند.

و: روایات زیادی از اهل بیت (ع) یا از طریق اهل سنت در این باره به ما رسیده است. اگرچه نوعی تفاوت میان این روایات مشهود است، ولی با ملاحظه آنها نوعی همسوئی و هماهنگی میان آیه کریمه و روایات باب و آراء فقهاء، کاملاً به چشم می خورد که برای اهل تحقیق قابل توجه است. از باب نمونه به بعضی از آنها اشاراتی می کنیم:

صاحب تفسیر گرانسنگ المیزان استاد علامه طباطبائی، در تفسیر آیه مبارکه ای، تحت عنوان بحث روایی (ج 5، ص 358 المیزان) حدیثی را از اصول کافی از امام صادق (ع) در شأن و جهت نزول آیه محاربه به این مضمون نقل می کنند که گروهی از قبیله بنی ضبّه که بیمار بودند به حضور رسول خدا (ص) رسیدند. پیامبر خدا (ص) به آنان فرمودند در مدینه بمانید هر وقت حالتان بهتر شد، شما را همراه دیگر مجاهدان مسلمان در قالب سرایا (لشکری که

خود پیامبر در آن نباشد) اعزام خواهیم کرد. آنان تقاضا کردند که در مدینه نمانند و هرجا بیرون از مدینه که صلاح است، آنان را بفرستند. در اطراف مدینه منطقه ای بود که شترهای صدقه و زکات را در آنجا نگهداری می کردند و عده ای از نیروهای اسلام مسوولیت حفاظت، نگهداری و چراندن آنان را برعهده داشتند، این گروه را به همانجا اعزام داشتند. آنها از شیر شتر به عنوان غذا، تغذیه می کردند. پس از مدتی که حالشان بهتر شد و قوی گشتند، سه نفر از شتربانان را به قتل رسانده و فرار کردند. رسول خدا(ص) پس از اطلاع، علی ابن ابی طالب(ع) را به سمت آنان فرستاد و آن حضرت آنان را در صحرائی نزدیک مرز یمن پیدا کرد که سرگردان شده و نمی توانستند از آنجا بیرون بروند. امام همه آنها را نزد رسول خدا آورد و در همانجا آیه 33 سوره مائده، مربوط به محاربان، از طرف خداوند و توسط جبرئیل نازل گشت.

همین روایت را با مقدار کمی تفاوت، شیخ طوسی در تهذیب به واسطه ابی صالح از امام صادق(ع) نقل کرده است، کماینکه این روایت را محدثان اهل سنت نیز در جوامع حدیثشان آورده اند. آنچه که در جوامع اهل سنت آمده است اضافاتی دارد که در روایات رسیده از اهل بیت وجود ندارد که البته روایات رسیده از معصومین، با کتاب خدا بیشتر منطبق است.

مرحوم کلینی نیز در کافی حدیثی را از امام هشتم(ع) بدین مضمون نقل می کند که از امام درباره تفسیر آیه مبارکه 33 و 34 سوره مائده، سؤال کردند آن چه نوع عمل و کاری است که اگر محارب آن را مرتکب شود، به یکی از این کیفرها و مجازات ها خواهد رسید؟ و امام(ع) در جواب او فرمودند: کسی که وارد میدان جنگ با خدا و رسولش می شود، محاربه میکند و می کوشد فساد در زمین پیا سازد، اگر مرتکب قتل شود و کسی را بناحق بکشد او را می کشند، اگر هم مرتکب قتل بناحق گردد و نیز اموال آنان را غارت کند و با خود ببرد، دست و پایش بر خلاف یکدیگر بریده می شود و اگر تنها سلاح به روی مردم بگشاید و محیط را ناامن سازد و موجب رعب و وحشت مردم گردد و امنیت عمومی را مختل سازد، ولی به قتل و غارت مردم دست نزند، از آن شهر تبعید می گردد.

مطابق این حدیث شریف، کیفر محارب متناسب با کار و نوع اعمالی است که وی در ارتباط با جامعه انجام می دهد و در حقیقت، نحوه کیفر او را نوع عمل خود محارب مشخص می کند و شکل می دهد و این معنا را در چندین حدیث معتبر، مرحوم شیخ حرّ عاملی در وسایل الشیعه در جلد 28 - باب 1 و 2 و 3 - ابواب حد محارب، ذکر کرده است و اینکه در بعضی از روایات صحیحه آمده است، امام مخیر است هر کدام از این انواع کیفرها را درباره محارب انجام دهد، علی الظاهر مطابق با قول عامه است که در این صورت این حکم را یا باید حمل بر تقیه کرد همانطور که شیخ این نوع جمع کرده است، یا باید گفت روایات اختیار امام با ظاهر آیه نمی سازد چرا که آیه نشان می دهد اختلاف در انواع حدود محارب، با توجه به اختلاف مراتب فساد و افساد فی الارض مشخص می شود؛ واضح است که ایجاد تردید میان کشتن با قطع دست و پا برخلاف یکدیگر یا نفی بلد و تبعید، با توجه به اینکه آنها امور متباین و غیر متجانس هستند و هیچگونه موازنه و مشابهتی در بین آنها وجود ندارد، خود قرینه عقلیه ای است

بر اینکه انتخاب هرکدام از آنها باید متناسب نوع محاربه و افسادی باشد که شخص محارب خدا و رسولش انجام می دهد. در حقیقت ایجاد تردید برای اختیار نیست بلکه برای بیان این مطلب و نکته اساسی است که محاربه و افساد، یکنواخت نیست و دارای انواع مختلف و درجات گوناگون و مراتب متنوع بوده و رهبران جامعه باید با رعایت تنوع فسادها و اختلاف مراتب آنها، کیفر متناسب را برگزیده و شرایط امنیت عمومی را فراهم سازند و عرصه را برای تکرار این نوع کارها محدود سازند و با استفاده از سلاح رافت عمومی و منطقی، همه مردم را خاطر جمع کنند و هم زمینه را برای توبه محارب مهیا سازند. لذا در روایات متعدد آمده است اگر محارب قبل از دستگیری توبه کند، از کیفر محاربه رهایی خواهد یافت و این معنا از آیه 34 سوره مائده دریافت می شود.

جمع بندی و نتیجه گیری: با توجه به مجموعه مطالبی که در بندهای فوق گفته شد مطالب زیر بطور حتم بدست آمد؛

یک: محارب، محاربه و حراب، اگرچه در اصطلاح فقیهان معنای مصطلحی خاصی دارد لیکن به همان معنای لغوی بکار برده شده و در همان معنای جنگ و مخالفت استعمال شده است.

دو: در قرآن کریم محاربه گاهی در رباخواری و گاهی در ایجاد مرکزیت ضد اسلام، خدا و رسولش (رک. مسجد ضرار) استعمال شده است اگرچه همه اینها از مصادیق محاربه در اصطلاح قرآن است ولی هیچ کدام محاربه فقهی محسوب نمی شود و مرتکب آنها، کیفر محاربه را ندارد.

سه: محاربه و محارب مورد بحث به معنی اخص آن است و این نوع محاربه، دارای شرایط زیر است

1- شخص از اسلحه استفاده کند 2- استفاده از اسلحه برای ارباب مردم باشد 3- این ارباب به قصد ایجاد فساد در جامعه صورت گیرد 4- در صورتی که طرف از اهل ربه و معروف به خبثات، خبث سریره و شرارت باشد، شب یا روز اگر بطور مسلح ظاهر شود و موجب ناامنی گردد، می توان گفت همینکه اینگونه در ملاء عام ظاهر می شود از مصادیق محاربه است 5- گرفتن اسلحه برای تمرین و امثال ذلک نباشد 6- از باب مناسبت حکم و موضوع، می توان گفت محارب کسی است که در خود شأنیت محاربه با خدا و رسولش و افساد فی الارض را داشته باشد، بنابراین اگر کسی و یا کسانی دست به سلاح برده و ظاهر هم بکنند ولی این امر مشخص باشد که این شأنیت را نداشته اند که بتوانند در مردم ایجاد رعب و وحشت کنند و موجب فساد در زمین گردند، از امثال محاربه نیست

7- و نیز از همین جا باید گفت انگیزه محاربان جنگ با خدا، رسولش، افساد فی الارض و ایجاد ناامنی عمومی است تا از این طریق اموال مردم را بطور علنی تصاحب کرده و غارت کنند و مردم از ترس جان و ناموسشان، دست از اموالشان بشویند. پس در مورد دست بردن به سلاح اگر برای تمرین باشد و یا تنها برای اخافه شخص خاصی صورت گیرد، بطوری که از وی حساب ببرند بدون اینکه قصد قتل، غارت اموال، تجاوز بنفوس و اعراض داشته باشند، محارب صدق نمی کند.

پاسخ- حضرت-آیت-الله-العظمی-بیات-زنجانی- <http://bayat.info/> لینک جواب